

دانشکده الهیات و فلسفه

گروه علوم قرآنی و حدیث

مقطع کارشناسی ارشد

تفسیر (۲)

مشکل القرآن

استاد سید محمدعلی ایازی

۱۳۸۵ زمستان

## بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

رسول گرامی اسلام(ص) ضمن حدیث معروف تقلین که عامه و خاصه بر آن تأکید دارند، قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به عنوان دو چیز گرانبها و با ارزش معرفی می نمایند که در صورت تمسک به آن دو، امت آن بزرگوار(ص) همیشه گمراه نخواهد شد.

بنابراین ضرورت و اهمیت آشنایی با قرآن و فهم روش اهل بیت از ضروریات بسیار مهم می باشد تا ما را از افتادن در گمراهی‌ها نجاتمان دهد.

این نوشته بحثی است مربوط به بررسی آیات مشکل قرآن، یعنی آیاتی که در فهم آنها دشواری وجود دارد که توسط استاد سید محمدعلی ایازی تحت عنوان تفسیر (۲) در ترم سوم برای دانشجویان کارشناسی ارشد علوم قرآنی و حدیث ارائه گردیده است.

در ضمن این نوشته استاد ضمن اشاره به اهمیت و پیشینه بحث مشکل القرآن و فهرست منابع در این زمینه، با تقسیم‌بندی مشکل و غریب القرآن به الف- مفردات، ب- مركبات (جمله‌ها)، ضمن توضیح پیرامون این دو و تبیین عوامل اشکال و ابهام برای نشان دادن علل مشکل واقع شدن آنها و توضیح روش کشف و فهم این غرائب ایشان در این درس وارد این دو مقوله شده است و بحث در زمینه مفردات را در سه ناحیه تشریح نموده است: وجوه و ظایر (مشترک لفظی - مشترک معنوی)،

ترادف.(هم معنایی).  
- تضاد (تقابل و چندمعنایی).

همچنین در زمینه مركبات یعنی آیاتی که مشکل بودن آنها از ناحیه جمله‌ها است، ۱-

استاد با اشاره به دلایلی از جمله : به لحاظ «کلامی»، یا به لحاظ «اجتماعی»، یا به لحاظ «فقهی» و یا به لحاظ «تاریخی» اشکال و ابهام در فهم آنها را بررسی کرده است. مصادف شدن شروع این بحث با ماه بهار قرآن «کل شیء ربيع و ربيع القرآن شهر رمضان »<sup>۱</sup> بر می‌ منت و مبارکی این کار افزوده است، امید که خدای تبارک و تعالیٰ ما را هر چه بیشتر با

۱- ثواب الاعمال / ۹۳ - بحار الانوار، ج ۲۱۳/۸۹

معارف قرآن و اهل بیت آشنا فرماید، فهم آنها را برای ما آسان کند و در عمل کردن به این معارف برایمان توفیق دهد.

رضاقیه زاده

### اهمیت موضوع:

فهم آیات کلیدی قرآن ضمن کمک نمودن به ما جهت فهم بهتر معارف قرآنی و راهگشایی جهت فهم دیگر آیات، در فهم عقاید و دفع شباهات به ما کمک شایانی می‌کند. همچنین از آنجا که این آیات مشکل القرآن محل آراء مذاهب و استشهاد صحابان فرقه‌ها شده، درک صحیح و فهم درست آنها اختلافات را کم نموده، حقایق را روشن می‌سازد. و با توجه به اینکه این آیات کلیدی می‌باشند، در صورت حل آنها، بسیاری از آیات دیگر نیز به راحتی قابل فهم می‌شود.

شروع شدن تفسیر از آیات مشکل اهمیت این موضوع را نشان می‌دهد، تفسیر مؤثر بر بستر آیات مشکل و کلیدی بوده است تا جایی که یکی از ابواب علوم قرآن، به غریب القرآن اختصاص داده شده است.<sup>۱</sup> و کتابهایی در این زمینه از قرن دوم به بعد به رشتة تحریر در آمده و رساله‌های فراوانی در باره این موضوع و سیر تطور آن نگاشته شده است. لازم به ذکر است که فهرست کتابهایی که مؤلفان آن شناخته شده است و در این باب تألیف شده‌اند و توسط یوسف مرعشلی در حواشی کتاب البرهان آورده شده‌اند بیش از ۱۰۰ کتاب می‌باشد.

در روایتی از پیامبر(ص) نقل شده است: «إعرِبُوا الْقُرْآنَ وَ التَّمْسُوا غَرَائِبَهُ»<sup>۲</sup>

باز از پیامبر (ص) نقل شده: عن النبي (ص): قال تعلموا القرآن و تعلموا غرائبه و غرائبه فرائضه و حدوده<sup>۳</sup>

بنابراین تبیین اهمیت موضوع غریب القرآن و شناخت و فهم آن بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، و مسلماً این مطلب بر هیچ قرآن پژوهشی پوشیده نیست.

#### فهرست منابع:

- پیش از اشاره به منابع اصلی درس جهت تکمیل بحث به برخی منابع پیشینیان اشاره می‌گردد:
- ۱ - اجابت ابن عباس على أسئله نافع بن الأرق (م ۱۰۶) – تحقيق ابراهيم السامرائي و التفسير البياني بنت الشاطي.
  - ۲ - غریب القرآن ابن عباس (م ۶۸) (دارالاتقان ج ۵/۲ به روایت علی بن ولده آورده است).
  - ۳ - تفسیر غریب القرآن زیدبن علی بن الحسين (م ۱۲۱)
  - ۴ - غریب القرآن ابان بن تغلب ابن رباح (م ۱۴۱)
  - ۵ - معانی القرآن رواسی محمد بن الحسن بن ابی ساده (م ۱۷۰)
  - ۶ - تفسیر غریب القرآن علی بن حمزه کسائی (م ۱۸۹)

۱ - الاتقان، ج ۲، نوع ۳۶: فی معرفة غریبه.

۲ - کنزالعمال، ج ۱ / ۶۰۷، ح ۲۷۸۱.

۳ - بحارالأنوار، ج ۱۸۶/۸۹.

- ٧ - غریب القرآن مؤرج بن عمرو السدوسی (م ١٨٩)
- ٨ - غریب القرآن نضر بن شمیل أبوالحسن البصری (م ٢٠٣)
- ٩ - کتابهای معانی القرآن: فراء یحیی بن زیاد (م ٢٠٧)، اخشن (م ٢١٥)، ابن کیسان (م ٢٩٩)
- ١٠ - کتابهای معانی القرآن: فراء یحیی بن زیاد (م ٢٠٧). اخشن (م ٢١٥)، ابن کیسان (م ٢٩٩)، ابن نحاس (م ٣٢٨)
- ١١ - ما اغلق فی غریب القرآن ابی زید احمد بن سهل بلخی (م ٣٢٢)
- ١٢ - فتح الرحمن فی شرح مایلتبس من القرآن ذکریای محمد انصاری (م ٩٢٥)
- منابع اصلی درس:
- ١ - غریب القرآن زید بن علی (م ١٢١)
  - ٢ - مسائل ابن ازرق از ابن عباس
  - ٣ - معانی القرآن های: فراء، اخشن، نحاس، زجاج
  - ٤ - مشکل القرآن ابن قتیبه دینوری (م ٢٧٦)
  - ٥ - تفسیر آیات مشکله یوسف شعار و نقد این کتاب از آیت الله جعفر سبحانی به اسم : تفسیر صحیح از آیات مشکله قرآن.
  - ٦ - مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی (م ٥٠٢) و جامعه الأزهر.
  - ٧ - مجمع البحرين طریحی (م ١٠٨٥)
  - ٨ - معجم غریب القرآن من الصحيح البخاری، فؤاد محمد عبدالباقي
  - ٩ - مفردات القرآن مجمع البیان از الیاس کلانتری .

- ١٠ - کتابهایی که در باره مجاز القرآن نوشته شده است در این باره یعنی غریب القرآن می تواند به ما کمک کند. که از قدیمی ترین آنها مجاز القرآن ابو عبیده قاسم بن سلام (م ٢٢٣) می باشد که وی کتاب دیگری به نام غریب الكلام هم دارد. و کتابهای مجاز القرآن: سید رضی، جرجانی و... همچنین آیات مشکل در امالی سید مرتضی و همچنین، ترخیص البيان سید رضی، ج ٥ آیات مشکل را آورده است.

موضوعات تحقیق:

در یکی از ۶ محور زیر می‌توانید تحقیق کنید:

- ۱ - معرفی یکی از کتابهای غریب القرآن (روش نویسنده و نقد آن)
- ۲ - بحث درباره یکی از آیات مشکل القرآن.
- ۳ - نقد و بررسی آیات مشکل در یکی از تفاسیر شیعه و سنی.
- ۴ - طرح و تبیین مباحث نظری غریب القرآن.
- ۵ - تحلیل از غرائب در گفتار مستشرقان و نقد آنها (پاسخ به شباهات آنها)
- ۶ - روش اهل بیت (ع) در برخورد با آیات مشکل و روایات آنها (ع) در باب پاسخ به شباهات.

#### پرسش‌های درس

- ۱ - بررسی و شناخت آیات غریب چه اهمیت دارد.
- ۲ - مهم ترین کتابهای غریب قرآن را بر شمارید.
- ۳ - معنای حدیث اعراب القرآن والتمسوا غرائبه چیست .

## درس دوم

سابقه

بحث:

بحث آیات مشکل از همان زمان آغاز نزول قرآن، آیاتی مطرح می شد که به دلیل اختلاف سطح مخاطبان و تدریجی بودن نزول و وارد شدن افرادی جدید به آئین اسلام، دشواری فهم را ایجاد می کرد که این مسئله هم در مورد واژه ها و هم در مورد جمله ها مطرح بوده، که مسائل ابن ارزق از ابن عباس گویای دشواری در فهم واژه ها و بازتاب گفتمان آن عصر است، از عصر پیامبر حضور خود را نشان می دهد، حتی در برخی بحثهای اینچنینی، خود پیامبر(ص) مشارکت داشته است. در حالی که تردیدی نیست فهم قرآن و کشف مراد در این دسته از آیات از سوره های مکی آغاز شده بود وقتی اصطلاح متشابهات که در سوره (زمر/۲۳) و در نهایت در سوره (آل عمران/۷) آمده در بستری از همین گفتمان مطرح شده، حتی پیامبر(ص) از اینکه می بیند برخی به جای اینکه برای فهم آیه ای از آیه دیگر کمک بگیرند، کسانی بعضی آیات را در برابر آیات دیگر قرار می دهند ناراحت شده و این حرکت را مایه انحراف می دانند، و می فرمایند:

«بهذا ضلت الامم قبلکم باختلافکم على أنبيائهم و ضربهم الكتاب بعضه بعض ،إن القرآن لم ينزل لتضربوا بعضه بعض ،ولكن يصدق بعضه ببعض ،ما عرفتم منه فاعملوا به وما تشابه

عليكم فآمنوا به»<sup>۱</sup>

---

۱ - طبقات الكبری، ج ۱۹۲/۴. درباره معنای این حدیث ر.ک: ایازی، محمدعلی، مجله علوم حدیث، شماره ۴۱، ص ۳.

به همین دلیل تفسیر مؤثر بر بستر توضیح این دسته از آیات مشکل و کلیدی شکل گرفت و این گونه نبود که پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) و صحابه یکایک آیات را تفسیر کنند، بلکه آیات خاصی را که در فهم آن دشواری و اشکال ایجاد شده بود، و پرسشی ایجاد کرده بود، تفسیر و آن را حدیث می کردند و بعدها آن را به نگارش در آوردند . ضمن روایاتی از پیامبر(ص) آمده: «اعربوا القرآن و التمسوا غرائبه»<sup>۱</sup>

«تعلموا القرآن و تعلموا غرائبه و غرائبه فرائضه و حدوده»<sup>۲</sup>

اینگونه روایات ضمن رساندن اهمیت یادگیری غرائب القرآن این نکته را نیز می رساند که بحث غرائب در زمان پیامبر (ص) مطرح بوده و پیامبر (ص) به یادگیری آنها تشویق می فرمودند. و بتبع مطرح بودن این مسئله از صدر اسلام کتابهایی در رابطه با غریب القرآن در قرون اولیه تاریخ اسلام نوشته شده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱ - اجابات ابن عباس (م ۶۸) علی استئله نافع ابن الأرزرق (۳۱۰): اولین کتاب در زمینه غریب القرآن می باشد.

۲ - التفسیر البياني بنت شاطی.

۳ - غریب القرآن ابن عباس، طریق روایت به علی بن طلحه می رسد.

۴ - تفسیر غریب القرآن، زیدبن علی بن الحسین(ع) (۱۲۱م) (این کتاب در زندان گفته شده و شاهدان یادداشت کرده اند: آفای سید محمد جلالی این کتاب را ترجمه و در باره اش تحقیق کرده است)

۵ - غریب القرآن أبان ابن تغلب (م ۱۴۱) - شاگرد امام باقر(ع) و امام صادق(ع)

۶ - معانی القرآن ابن أبي صالح (م ۱۷۰) - فراء (م ۲۰۷) - اخفش (م ۲۱۵) ابن کیسان (م ۲۹۹) - ابن نحاس (م ۳۲۰): که همگی این اشخاص کتاب معانی القرآن نوشته اند و ویژگی همه این کتابها بحث در رابطه با غریب القرآن می باشد.

۷ - تفسیر غریب القرآن مالک بن انس (م ۳۷۹)

۸ - غریب القرآن کسائی (م ۳۸۹)

۱ - کنزالعمال، ج ۶۰۷/۱، حدیث ۲۷۸۱.

۲ - بحارالانوار، ج ۱۸۶/۸۹.

- ۹ - غریب القرآن السدوسی (م ۱۹۵)
- ۱۰ - غریب القرآن نظرین شمیل (م ۶۰۳)
- ۱۱ - ما اغلب من غریب القرآن بلخی.
- ۱۲ - علم غریب القرآن در البرهان زرکشی.
- ۱۳ - نوع ۳۶ الاتقان فی علوم القرآن سیوطی در رابطه با «فی معرفه غریبیه»

#### تعریف آیات مشکل:

آیاتی که فهم آن با دشواری مواجه شود و تأثیرگذار در یکی از مسائل اعتقادی و معرفتی باشد و توضیح دادن آنها، موجب راه گشایی به کلمات می باشد را آیات مشکل قرآن می گوییم. ناگفته نماند که بعضی آیات راه گشا نیستند مثل آیاتی راجع به غیب، جن، ملائکه، روح، لذا جزو آیات مشکل نیستند.

آیات الاحکام نیز جزء آیات مشکل نیستند، و برخی می گویند تفسیر به رأی تنها در بخش آیات الاحکام است نه آیات متشابه و مشکل.

نکته: تعبیرهای دیگر آیات مشکل عبارتند از : غرر آیات (گلچین شده از آیات ) یا آیات کلیدی (نقش راهگشایی به آیات دیگر را دارند)

آیات محکم هم گفته اند ولی معمولاً ما آیات محکم را در مقابل متشابه قرار می دهیم و اگر متشابه شدند در واقع همان آیات مشکل است.

تعبیر دیگر در علوم قرآنی در رابطه با آیات مشکل، غریب القرآن یا غرر الآیات می باشد.

-

#### معیارهای آیات غریب و مشکل قرآن:

- ۱ - بیچیدگی و ابهام در واژه، جمله، سیاق، تطبیق مصادیق، چندگونگی مصادیق.
- ۲ - محل آراء مذاهب و استشهاد صاحبان فرقه ها باشد یعنی هر صاحب مذهبی به آیه مورد نظر خود استشهاد می کند، مثلاً در مورد رویت خدا یا عدم آن، شیعه به «لاتدرکه الأبصرار» استشهاد می کند، اهل سنت به «وجوه يومئذ ناظره»
- ۳ - به دلیل متشابه بودن و ایجاد شبیه کردن از لحاظ علمی (رب المشرقین و رب المغاربین)

- کلیدی بودن که در صورت حل آنها هندسه فهم آیات دیگر نیز دگرگون می‌شود یعنی اگر روشن شود بسیاری از آیات دیگر را نیز روشن می‌کند.

تقسيم بندی مشکل و غریب القرآن:

## الف - مفردات ب - مركبات

الف- گاهی بحث مشکل القرآن ناظر به مفردات و واژه‌ها هستند که در زمینه مفردات چهار عامل اشکال و ابهام برای غریب نمودن آن وجود دارد:

۱ - اختلاف اهل لغت و تحولات پس از نزول قرآن در زبان عربی : که این فاصله زمانی بین لغویین بیعث شده صحبت‌های مختلفی در باره این کلمات بشود که باعث دشواری و اختلاف گردیده است. اشتراکات لفظی و معنوی از این حیث اند، مثلاً «عين» منظور از آن چیست؟ که باعث اختلاف گردیده و مهم شده است. یا مثلاً <sup>ح</sup>ه فرقی بین فقیر و مسکنی وجود دارد؟

- ۲ - دخیل بودن برخی از کلمات از زبانهای دیگر و ندانستن ریشه و محل استعمال آن به عبارت دیگر ورود لغت از زبانهای دیگر مثل عبری، آرامی که در یک فضای دینی وارد شدند

- ۳ اختلاف در مصاديق اين کلمات و بکار رفتن واژه ها در مصادقهای مختلف است . مثلا «کونوا مع الصادقین» که ائمه(ع) می فرمایند: «صادقین» ما هستیم، از باب مصدق اتماش می باشد نه از باب مفهومش.

- ۴ - عدم تمایز میان مجاز و حقیقت و کلمات استعاره و کلمات مشتبه، شاهد بر این مطلب کتابهایی است که در باب مجاز القرآن نوشته شده است.

مثالاً شیری را در جنگلی دیدم، آیا حقیقت است یا مجاز؟

ب- گاهی بحث مشکل القرآن به خاطر جمله ها و ناظر به هیئت کلمات و ترکیب آنها هستند، که در زمینه مکیات، ۶ عاماً یا عیث اهیام و اشکال آنها شده است:

١ - متشابه بودن جمله: مثلاً «يهدى من يشاء و يضل من يشاء»: پس چرا تکلیف؟ چرا ثواب و عقاب؟ حا ته سخن؟

آیات، که راجع به حس و تفهیض، قضا و قدر، صفات الهی، است از این حمله‌اند.

۲ - آیاتی که محل آراء مذاهب و وسیله استناد مذاهب و فرق هستند، مثلاً آیه تطهیر «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يظهر لكم تطهيرًا»

۳ - ابهام و اختلاف در ترکیب نحوی : مثلاً آیه وضو «واغسلوا جوهکم و أیدیکم و امسحوا بروؤسکم و أرجلکم» که آیا واو آخری عطف به وامسحوا است یا به واغسلوا؟ مورد نزاع واقع شده است.

۴ - اختلاف قراءات: مثلاً «حتى يطهّرن» یا «حتى يطهّن» که هر کدام معنا را تغییر می دهد.

۵ - شبہة تناقض میان جمله‌ای با جملة دیگر.  
(در کتاب توحید صدوق بابی به این عنوان اختصاص داده شده که مثلاً دو آیه به ظاهر متناقض را با هم چه

طور جمع کنیم؟

کتاب تنزیه القرآن عن المطاعن از قاضی عبدالجبار همدانی نیز در پاسخ به طعنها مخالفین قرآن می باشد.)

۶ - دشواری در پاسخ به موضوعات جدید : طرح مسائل جدید، علمی و اجتماعی در باب آیات مشکل مطرح است.

مثلاً «إِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَإِذَا مَرَّ بِهِ الظُّرُفُونَ فَإِذَا كَانَ الظُّرُفُونَ مِنَ الْمَغْرِبِ» اشکال علمی: خورشید که حرکت نمی کند بلکه این زمین است که دور خورشید می چرخد.

روش کشف و فهم مشکل القرآن:

۱- مراجعه به لغت و موارد استعمال ریشه (ریشه‌یابی استعمال): مثلاً برای لغتی که ۱۰ تا معنا وجود دارد، چه وجه تشابهی بین این معانی وجود دارد؟ و کدام یک از این معانی اصل و کدامیک فرع می باشد.<sup>۱</sup>

گفته شده<sup>۲</sup> ابن عباس بین معنی دو کلمه «فطر» و «خلق» جستجو می کرد تا اینکه در بادیه ای دید بین یک دختر و نفر دیگری بر سر چاهی دعواست که هر کدام مدعی صاحب بودن بر چاه را داشتند که یکدفعه دختره برگشت گفت: «أَنَا أَنْفَرْتُهُ» یعنی آن ابتدعهایا یعنی من آن را ابداع کرده‌ام، ابن عباس فهمید منظور از فطر یعنی ابداع کردن است.

۱ - كتاب التحقيق في الكلمات القرآن نوشته حسن مصطفوى، در این باره می باشد.

۲ - البرهان، ج ۱، ص ۳۹۷

باز از ابن عباس نقل شده<sup>۱</sup> که در معنی «وراء» در آیه «فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ» (هود/۷۱) مانده بود تا اینکه می‌گوید به قبیله هذیل رفتم و فهمیدم که به ولد الولد، «وراء» می‌گویند.

۲- استفاده از سیاق آیات و تناسب قبل و بعد کلمه و توجه به این مطلب که در چه فضای آیه نازل شده است. سیاق یعنی چیزی که در لفظ نمی‌آید و ما باید از طریق لحن کلام، قرائت و نشانه‌های غیر زبانی، مطلبی را بفهمیم) سیاق گاهی توی خود جمله است که اگر به آن توجه شود می‌فهمیم که لفظ یک چیز است و معنا چیز دیگر است. همچنین گاهی سیاق معنا را محدود، گاهی آن را توسعه و گاهی معنا را از حیطه‌ای به حیطه دیگر می‌برد.

اکثر آیاتی که در باره جهاد آمده، اگر به سیاق آن توجه نکنیم، فهم آن مشکل می‌شود، مثلاً آیات اولیه سوره توبه: «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ....» تا بررسیم به آیه ۱۴ «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ الْمُتَّقِينَ .

متأسفانه به سیاق این آیات توجه نشده و مخصوصاً از طرف اهل تسنن، جهاد در این آیات جهاد ابتدائی تلقی شده، در صورتیکه در اسلام جهاد ابتدائی نداریم چرا که مسلمان شدن به زور شمشیر فایده‌ای ندارد، بلکه با قدری توجه به سیاق این آیات به خوبی روشن می‌شود که منظور از جهاد در این آیات، جهاد با آنهایی است که پیمان شکستند و به حریم مسلمانها تجاوز کردند.

یا مثلاً آیه ۳۳ سوره احزاب یعنی آیه تطهیر که اهل تسنن به شیعه‌ها می‌گویند شما به سیاق در این آیه توجه نمی‌کنید، در صورتیکه همانطوریکه در بحث آلت مشکله خواهد آمد، یکی از دلائلی که ثابت می‌کند آیه تطهیر در باره اهل بیت(ع) است، بحث سیاق در همین جاست.

۳- استفاده از استعمال کلمه در آیات دیگر و گردآوری آیات برای فهم مشکل لغات و جمله‌ها: یعنی از تبیان بودن قرآن با استیضاح استفاده کرده و با دقیقت و تأمل در آیات مختلف مشکل لغات و جمله‌ها را فهمید.

---

۱- همان، فقال له ابن عباس، ما فعل فلا؟ قال مات و ترك اربعه من ولد و ثلاثة من الوراء.

-

مثلاً واژه «تخافت» در داستان صاحبان باغ در سورة قلم آمده در بادی امر دارای غموض معنایست: «فانطلقوا و هم یتخافتون أَن لَا يدخلنها الْيَوْمُ عَلَيْكُمْ مُسْكِينٌ» (القلم/ ۲۳ و ۲۴) که اگر با آیه ۱۱۰ سوره اسراء مقایسه کنیم می فهمیم که در این آیه واژه «تخافت» در مقابل «جهر» قرار گرفته است: «وَلَا تجهر بصلاتك وَلَا تخافت بها وابتغ بين ذلک سبیلاً»<sup>۴</sup>

۴- مراجعة به تفاسیر و کتابهای غریب القرآن.

علل توجه به غرائب و مشکلات قرآن:

- ۱ - ایجاد فهم صحیح و درست تفسیر قرآن.
- ۲ - ایجاد شباهت و اشکالاتی که به قرآن وارد شده و پاسخ به آنها، مانند تألیف کتاب تنزیه القرآن عن المطاعن.
- ۳ - اثبات عقاید و رد مذاهب دیگر (شرح اصول خمسه، امالي سید مرتضی، و کتابهای اعجاز القرآن در این باره‌اند)
- ۴ - مواردی از آیات که دشواری در جمع میان معانی شده و کتابهایی که برای حل این دشوار یها و رفع شباهه تناقض نوشته شده است. مانند کتاب، دعوى التناقض فى القرآن نوشته عبدالجبار شراره.
- ۵ - مخالف نبودن با علم و پاسخگویی به نیازهای عصر در کتابهای تفسیر علمی که بخشی از این کتابها مربوط به غرایب القرآن می‌باشد. مثلاً کتابهای: قرآن و فرهنگ زمانه، اثبات جادوگی قرآن، جامعیت قرآن از استاد سید محمدعلی ایازی به این نحو می‌باشد.

## آیات مشکله از ناحیه مفردات

مقدمه:

همانطور که در آغاز اشاره گردید، برخی بلکه بیشتر دشواریها و غریب القرآن از ناحیه مفردات و واژگان است و مفردات نویسی در قرون اولیه در بستر چنین نیا زی پدیده آمده است، چنانکه بخش عمدۀ غریب نویسی ها که از قرن دوم با نگارش کتاب زیدبن علی (۱۲۱م) شکل گرفته، عمدها بر محور مفردات و شرح لغات دشوار تألیف یافته، به همین دلیل عمدۀ تفسیرهای صحابه و تابعین و روایات مؤثر، در شرح واژگان قرآن است . مثلاً مسائل نافع بن ارزق، لغات را شرح داده است.

یا کتاب غریب القرآن زیدبن علی که کمتر از هزار واژه و غریب را تشکیل می‌دهد و در برابر حجم آیات (۶۲۳۶ آیه) این شرح واژگان شامل تعداد محدودی می‌گردد، کار زید گاهی شرح جمله و اکثرًا توضیح مفردات به لحاظ لغت است، گاهی به لحاظ تفسیر و گاهی هم به لحاظ بیان مصدق است، در حالیکه پاسخهای ابن عباس به مسائل نافع ابن ازرق عمدها شرح واژگان، ریشه‌یابی لغت، جایگاه استعمال با استفاده از شعر عرب و سابقه کاربرد آن در زبان قرآن است . اما هردوی این کتابها و حتی کتابهایی که بعدی ها همچون راغب تأییف کرده‌اند نگاهی هم به استعمال کلمات در آیات دیگر دارند.

اهمیت موضوع:

وجود مشکلاتی از قبیل شکاف و فاصله زمانی که بین عصر رسول خدا (ص) و دورانهای بعدی است که مثلاً لفظی که ۱۴۰۰ سال پیش مفهومی را داشت امروزه به طور کلی مفهوم دیگری را می‌دهد و همچنین مشکل نزاعهای مذهبی که باعث می‌شود معنایی که برای لفظی در نظر گرفته می‌شود، ما را از معنای اصلی دور کند، اهمیت موضوع بحث در باره مفردات را روشن می‌کند، و با توجه به اینکه منابع توضیح و تفسیر مفردات بویژه غرایب غنی می‌باشد، منابعی که نزدیک به عصر رسول خدا (ص) می‌باشد با توجه به اینکه کمتر دچار تحریف و دگرگونی شده‌اند و کمتر مورد نزاعهای مذهبی قرار گرفته اند تا حدودی مشکلات ما را حل خواهند نمود.

مفردات:

این بحث را در سه ناحیه می‌شود در نظر گرفت: ۱- وجوه و نظائر، ۲- ترادف، ۳- تضاد.

وجوه و نظائر: «علم دراسه متعدد الدلاله فى سياق القرآن» به عبارت دیگر علمی است که در باره کلماتی که دلالتهای گوناگون در سياق قرآن دارد سخن می‌گوید. وجوه و نظائر واژگانی است به اسم مشترک لفظی به این جهت که لفظ مشترک دارای معانی متعددی است که گاهی میان آنها رابطه معنوی وجود دارد و رابطه گاهی آشکار است و گاهی هم آشکار نیست اما لفظ مشترک است، مانند: شیر، عین – البته اگر گفتم اشتراک لفظی است به این معناست که رابطه معنوی در آن الزامی نیست، اما در زبان، وجوه و نظائر، اعم از مشترک لفظی است.

عوامل پیدایش وجوه و نظائر: هر چند در زبان عربی وجود و نظائر قبل از نزول قرآن وجود داشته، اما آنچه که موجب طرح این موضوع و باعث گستردگی شدن آن شد، استعمال وجود و نظائر در قرآن می‌باشد یعنی بکارگیری الفاظی در قرآن که در جاهای مختلف معانی متعددی می‌دهند، مانند واژه‌های: صدع، تصدع، مصدع، ذات صدع، که با دلالته ای مختلف مواجه هستیم. این تعدد دلالتها در فضای فکری و اجتماعی سخن شده که هر چند در لفظ و معنا در لغت عرب از ریشه‌ای واحد شکل گرفته، اما استعمال آن باعث شده که رنگهای جدید پیدا کند، و این استعمالات گاهی معنایی را توسعه یا گسترش می‌دهد، و گاهی نیز آن را تضییق می‌کند مانند صلاه که اول به معنای درود و سلام بوده، سپس به معنای دعا و نیایش و در نهایت به معنای ارکان مخصوص استعمال شده و هرجا که می‌گوید اقم الصلوہ، دیگر به معنای درود نمی‌تواند باشد و به معنای نیایش هم نیست، هر چند در آیات نخست بعثت همین معنای لغوی ب کار رفته است مانند «وذکر اسم ربہ فصلی» (اعلیٰ/۱۵)، نمونه دیگر کتاب است که به «مايكتب» دلالت می‌کرد، اما آرام آرام به کتاب و نوشته‌ای که میان دو جلد قرار گرفته باشد اطلاق شده است.

پیشینة بحث:

از آن هنگام که دشواری در فهم مشخص شد و دیده شد که در فهم برخی آیات، جمله‌ها و واژگان ایجاد مشکل شده است، بحث وجوه و نظائر هم شکل گرفت و دانشمندان به فکر تبیین این وجوه برآمدند، پاسخهای ابن عباس به نافع ابن ازرق نمونه ای از این حرکت و توجه است. اما در خصوص تأییفات و آثار خاص می‌توان به کتاب الوجوه و النظائر مقاتل بن سلیمان بلخی (م ۱۵۰)<sup>۱</sup> به عنوان اولین کتاب در این مورد اشاره کرد و بعد از آن به کتاب الوجوه و النظائر هارون بن سلام بصری (م ۱۷۰)<sup>۲</sup> در همان عصر اشاره کرد، البته پس از این مرحله آثار و تأییفات در این رشته و با این عنوان فراوان گردیدند مانند : التصاریف (تفسیر القرآن ما اشتبهت اسماؤه و تصرفت معانیه) نوشته یحیی بن سلام (م ۲۰۰)

اما طرح این واژه را به عنوان وجوه و نظائر از آن امیرمؤمنان علی (ع) می‌دانند که وقتی حضرت(ع) ابن عباس را به سمت خوارج فرستاد تا با آنها سخن بگوید و آنها را از جنگ بازدارد فرمود: «إذهب إليهم فخاصمهم ولا تحاجهم بالقرآن، فإنه حمال ذو وجوه، ولكن خاصمهم بالسنّة»<sup>۳</sup>

مقاتل ابن سلیمان نیز در آغاز کتاب خود به حدیثی اشاره می‌کند که ییامبر(ص) در باره فهم قرآن فرموده است: «لا يكون الرجل فقيهاً كل الفقه حتى يرى القرآن وجوهاً كثيرة»<sup>۴</sup>

**اهمیت بررسی وجوه و نظائر:**

اهمیت بررسی مفردات در بخش وجوه و نظایر که یکی از آشکال غریب القرآن و مشکل القرآن را تشکیل می‌دهد به دلیل تنوع معانی و عدم ارتباط میان این وجوه در اشتراک لفظی است، در باره اشتراک لفظی همواره از قدیم الایام سخن بوده و کسانی حتی قائل به انکار آن

۱- این کتاب توسط عبدالله شحاته تحقیق و به چاپ رسیده و در ایران توسط سیدمحمد روحانی و دکتر محمد علوی مقدم ترجمه و توسط شرکت انتشارات علمی و فرهنگی در سال ۱۳۸۰ شن نشر یافته است.

۲- این کتاب توسط دکتر حاتم صالح الضامن تحقیق و در سلسله خزانه دار صدام للمح ظوطات قرار گرفته و وزاره الثقافة والاعلام عراق در بغداد و در سال ۱۹۸۸/۱۴۰۹ م به چاپ رسیده است.

۳- الاتقان ج ۲۴۱/۱.

۴- طبقات الكبری، ج ۲/۷۵۳- الاتقان، ج ۱/۲۴۱.

بوده‌اند، چنانکه در بخش استعمال لفظ و اراده چند معنا در یک جمله نیز همین اشکال وجود داشته است.

خوب‌بختانه منابع توضیح مباحث نظری در کتابهای علم اصول آمده و در قسمت توضیح مفردات کتابهای غریب القرآن و وجوه و نظائر و معانی القرآن بسیار است  
دلایلی که در این بخش ایجاد مشکل کرده به شرح ذیل است:

۱ - فاصله و شکاف میان عصر رسول (ص) و دوران‌های بعدی در اثر اختلاط زبانی و گسترش جهان  
اسلام.

۲ - تنوع دلالی آیات و اختلاف میان مفسران.

۳ - خلط میان اشتراک لفظی با اشتراک معنوی در بسیاری از این کتابها.

۴ - توجیهات لغویین در برگرداندن معانی مختلط هم‌معنای واحد.

بی‌مناسبی نیست که در یک جمع‌بندی کلی اقسام لفظ و معنا را به شرح زیر بنویسیم:  
۱ - لفظی که بر یک معنا دلالت دارد.

۲ - لفظی که بر بیش از یک معنا دلالت دارد و پیوندی میان آنها نیست (مشترک لفظی)

۳ - دو لفظ که بر یک معنا دلالت دارد (ترادف)

۴ - لفظی که بر بیش از یک معنا دلالت دارد و پیوندی میان آنها هست. (مشترک معنوی)

۵ - لفظی که بر دو معنای متفاوت و مخالف یا متضاد دلالت دارد (تضاد)

۶ - الفاظی عام که بر معانی خاص و گوناگون دلالت دارد؛ وضع عام، موضوع له خاص.

وجوه و نظائر به دو بخش تقسیم می‌شود: ۱- اشتراک لفظی، ۲- اشتراک معنوی

تعریف اشتراک لفظی: «تسمیه الاشیاء الكثیر بالفظ الواحد»، مانند عین که دلالت بر چشم،

مال، ابر، جاسوس، نزدیک می‌کند.

مشترک لفظی دلالت لفظ واحد بر معانی گوناگون می‌کند به دلالت مساوی و بدون ارتباط

میان آنها، بنابراین اگر معناهایی به لفظ واحد رسید اشتراک لفظی است اما اگر با الفاظ

مختلف رسید تر از نامیده می شود. در کنار کسانی که قائل به امکان مشترک لفظی و وقوع آن هستند<sup>۱</sup>، کسانی مانند ابن درستویه عبدالله بن جعفر (م ۳۴۷) منکر آن هستند.

علل پیدایش:

ابوعلی فارسی (م ۳۷۷) و برخی دیگر در باره علل پیدایش مشترک لفظی نوشته‌اند:

- ۱ - این اشتراک از ناحیه وضع نیست و اصالت وضع ندارد و در اثر تداخل زبانها حاصل می‌گردد.
- ۲ - یا لفظی در معنایی استعمال و در جایی دیگر به استعاره گرفته می‌شود و غلبه پیدا می‌کند تا جایی که به منزله اصل می‌شود و استعمال مجاز می‌شود مانند: لفظ عین در چشمکه در فارسی هم چشم و چشمکه می‌گویند به دلیل علاقه مشابه اشک چشم با چشمکه.
- ۳ - چندگانگی گویش‌ها و استعمال زبان در قبیله ها و مناطق مختلف مانند : «وَغَدُوا عَلَى حِرْدٍ قَادِرِينَ» (قلم/۲۵): و صحّگاهان در حالیکه خود را بر منع (کمک به بینوایان) توانا می‌دیدند رفتند. که «حِرْد» در اینجا به چند معنا استعمال شده است : قصد، منع، غضب و کینه که این تنوع معنایی در باره این لفظ را در میان قبایل مختلف مانند : بنی تمیم، قبیله قیس و ... دیده‌اند.
- ۴ - تطور زبان در اشتراک یکی از عوامل مهم و مؤثر، تحول زمانی است، که باعث تنوع و گسترش واژگان و جابجایی معنا می‌شود و قرآن این حرکت را در طی ۲۳ سال نزول قرآن که در بستر این تحولات قرار گرفته، بکار برد و زمینه وجود و نظائر در کلام شده است. مانند لغت لسان که به زبان، دعا، عضو معروف و ثناء حسن (الوجوه دامغانی/۴۱۴) آمده است. یا لفظ امام که در معناهای مختلفی به کار رفته است : مانند قدوہ : «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَقِينَ اِمَاماً» (فرقان/۷۴)- به معنای کتاب: «وَيَوْمَ نَدْعُوكُمْ كُلَّ اَنَّاسٍ بِإِيمَانِهِمْ» (اسراء/۷۱) یا آیه «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَبْنَا فِي اِمَامٍ مُبِينٍ» (یس/۱۲) - طریق واضح «فَاتَّقُمْنَا مِنْهُمْ وَانْهَمَا لِبِإِيمَامٍ مُبِينٍ» (حجر/۷۹)

---

۱ - الصالح، حسين حامد، التأويل اللغوي في القرآن الكريم، ص ۲۹۳-۲۹۶.

ناگفته نماند که در هر حال سیاق در کشف معنا و تمایز میان معانی و پیوند بین آنها تأثیر بسیاری دارد، که به خاطر اهمیت مطلب قدری در باره آن توضیح می‌دهیم:

### اهمیت سیاق و بافت زبانی در کشف معانی مشکل:

از آنجا که معنای یک واژه افزون بر شناخت معنای مرکزی، در چارچوب بافتی که در آن قرار گرفته قابل توصیف است، بسیاری از اوقات به این دلیل ما در معنایی دچار مشکل می‌شویم که تنها به روابط دستوری و استعمال واژگان آن بسنده می‌کنیم و دیگر موارد زنجیره‌ای کلام را در نظر نمی‌گیریم، در صورتی می‌توان از محتوای کلام به خوبی آگاه شد که به تمام جمله و دلالت آن از قبل و بعد توجه کنیم . به عنوان مثال: دین در «مالک یوم الدین» (حمد) غیر از دین در «لکم دینکم ولی دین» (کافرون/۶) که در آیه سوره حمد به سیاق مالکیت می‌فهمیم که دین به معنای جزاست نه مکتب و مذهب و عقیده بنابراین در بررسی و تجزیه و تحلیل معنا که از بافت کلام حاصل می‌گردد این نکات قابل توجه است:

۱ - معنای دقیق یک واژه از روی بافت آن و از راه توصیف لفظی روشن می‌گردد این گونه تعریف را تعریف متنی یا بافتی می‌توان نام نهاد . مانند «بر» در «لیس البر أن تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكن البر من آمن بالله» (قره/۱۷۷) که در اینجا معنای «بر» با بافت آن از راه توصیفی که در قرآن کرده و شرح داده روشن می‌شود.

۲ - هنگامی که واژه‌ای در جای دیگر جانشین آن واژه شده است در بافتی یکسان و یا در بافتی که از لحاظ صوری مشابه است، می‌باشد. مانند «و ما أرسلنا فی قریبہ من نبی إ لَا أخذنا أهلہہ بالبأساء والضراء لعلهم يضرّعون<sup>(۹۴)</sup> ثم بدلنا مکان السیئه الحسنہ ....» (الأعراف/ ۹۴ و ۹۵) که به جای «بأساء و ضراء» در آیة ۹۵ واژه «سیئه» به کار رفته است، بدون آنکه تغییر اساسی در معنا بوجود آید.

۳ - کلمه‌ای دینی در بافتی دیگر قرار می‌گیرد و به معنای واژگانی آن است که مأنوس در فرهنگ دینی است. مثل: «وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (شعراء/ ۱۹) که به معنای ناسپاسی در حق موسی به کار رفته نسبت به فرعون

فرق میان میان مشترک لفظی و مشترک معنوی در بحث وجوه و نظائر : در مشترک لفظی بین معانی متعدد برای لفظ واحد گاهی پیوند هست و گاهی هم نیست ولی در مشترک معنوی میان معانی متعدده پیوند حتمی است.

نمونه‌هایی از آيات مربوط به مشترک لفظی:

کلمه «صدع»: به معنای شکاف برداشتن است، شکاف در اجسام سخت و متصل اسما فاعل آن است. در قرآن کریم این واژه به معناهای مختلف استعمال شده که می‌توان گفت میان آنها ارتباطی وجود ندارد، گرچه در جاها بی‌هم می‌تواند ارتباط باشد اما الزاماً چنین پیوندی میان آنها نیست. به عنوان نمونه مواردی ذکر می‌گردد:

۱ - صدع و تصدع به معنای درهم شکستن : «لو أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لِرَأْيِتَهِ خَاصِّعًا مَتَصْدِعًا مِنْ خُشْبَيْهِ اللَّهِ» (حشر/۲۱)؛ در اینجا به معنای شکستن کوه و شکاف برداشتن است.

۲ - صدع به معنای سردرد، که از شدت درد یا گیجی انسان در سرش احساس شکافی کند : «وَكَأسُ مِنْ مَعِينٍ لَا يَصْدِعُونَ عَنْهَا وَلَا يَنْزَفُونَ» (واقعه/ ۱۸ و ۱۹) جامی از شراب از چشمہ ای که جاری است نه از نوشیدنش سردرد گیرند و نه بیهوش شوند.

۳ - صدع به معنای پذیرش آب و سخت نبودن آن «والسماء ذات الرجع والارض ذات الصدع» (طارق/ ۱۱ و ۱۲)؛ آسمانی که آبهای گرفته شده را پس می‌فرستد و بارانی می‌باشد و زمینی که آنها را می‌پذیرد و گویا سخت نیست که آن را پس بدهد و می‌پذیرد.

۴ - صدع به معنای فیصله دادن، بریدن و قاطع عمل کردن : «فاصدع بما تؤمرُو أعرض عن المشركيْن» (حجر/ ۹۴) آنچه به آن مأمور شدی به صورت قاطع اعلام کن و از مشرکان روی برتاب واژه «حطم»؛ اصل آن عربی به همان معنای فروکردن است، خرد کردن در اشیاء نرم مانند سبزی، گیاه، عرب شیر را نیز حطوم می‌نامد چرا که طعمه خود را می‌درد و می‌خورد و مثل گرگ راسته خود نیست.

آدمهایی هم که خیلی حریص باشند، رجل حطوم گویند، چرا که همه چیز را در هم می‌خورد و سیر هم نمی‌شود.

به گلهای از گوسفندان که در سر راه خود همه چیز را خراب و خرد می‌کنند مثلاً کشتزار را راع حطمeh گویند.

این کلمه در قرآن گاهی به صورت فعل آمده است . مانند: «قالت نمله يا أَيَّهَا النَّمَلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمُنَّكُمْ سَلِيمَانٌ وَجْنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (نمل/ ۱۸)

گاهی هم به صورت اسم آمده است : مانند: «أَلَمْ ترَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ثُمَّ يَجْعَلُهُ حطاماً....» (زمر/٢١)

«اعلموا أنها الحيوه الدنيا لعب و لهو..... ثم يكون حطاماً....» (حديد/٢٠)

«كلا ليذن في الحطمeh و ما أدراك ما الحطمeh» (همزة/٤ و ٥)

-

-

پدیده اشتراک معنوی از مقوله چند معنایی زبانشناسی است که در بحث وجوه و نظائر آورده شده و یکی از مباحث واژه‌شناسی و شناخت غریب القرآن و مشکل القرآن است.

این پدیده را می‌توان در بافت سخن و سیاق مورد پژوهش قرار داد و اگر در اشتراک لفظی ما با واژه‌ای مشترک معانی گوناگون را می‌یابیم که گاهی پیوند دارند و گاهی ندارند، گاهی با واژه‌های مختلف مواجه هستیم که دارای معنای واحد هستند و از آن تعبیر به ترادف می‌شود، و گاهی به بعضی از واژه‌ها بر می‌خوریم که به خودی خود از چند معنی برخوردارند و بین آنها ارتباط است (اشتراک معنوی)، این مسئله را چندمعنایی و چنین کلماتی را واژه‌های چندمعنی می‌نامیم. اشتراک معنوی دارای اشکال گوناگونی است که نیازمند بررسی شیوه‌های تحلیل معنا است.

یکی از کارهای مهم در بخش واژه‌شناسی و معناشناسی پیدا کردن معنا در بافت کلام است، پیدا کردن معنا به این نیست که ریشه معنایی کلام با انباشت ذکر مفردات بدون در نظر گرفتن مسائل زبان‌شناسی انجام گیرد، بلکه باید معناشناسی در بافت کلام انجام گیرد که به اخذ مفهوم و بیان مصاديق معنا مناسب با مناسبت کلام تعیین می‌شود.

در معناشناسی که یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی است و امروزه اهمیت بسیار دارد، این شیوه براساس نظریه اشتراک معنوی و استخراج از ریشه معنایی و ثقل کلام و ارتباط و پیوند مشترک معنایی حاصل می‌شود، در این روش علم معنی شناسی، ابتدا مفهوم کلی واژه اخذ شده، سپس معناهای انشعاب یافته آن به مناسبت بافت کلام به دست می‌آید، ثقل معنایی هر چند در تمام افراد استعمال شده ساری و جاری است و اشتراک معنوی و پیوند مشترک وجود دارد، اما در هر کلامی تمایزات خاص خود را دارد و این معنا از سیاق کلام استفاده می‌شود.

در علم اصول در سنت شیعی به اشتراک معنوی اهمیت بسیار داده شده و در این زمینه نظریه پردازی شده است، علامه طباطبائی در تفسیر المیزان به سیاق اهمیت بسیار داده است و در

جای جای تفسیر از آن بهره گرفته است هر چند که وی بحث تئوریک نکرده، اما تفسیرهای جمله‌ای او براساس معناشناسی‌های اشتراک معنوی و استفاده از بافت معنایی است. راغب اصفهانی یکی از معنی شناسان متقدم است که به این جهت اهمیت بسیار می دهد و اساس کار خود را در مفردات، برهمنی اساس ریخته است.

#### تعريف مشترک معنوی:

«الاشتراك المعنوي و هو كون اللفظ موضوعاً لمعنى واحد و هذا المعنى الواحد ينطوى على معان متعددة»<sup>۱</sup>: بنابراین اشتراک معنوی، به کلماتی گفته می شود که دارای معانی گوناگون است که میان این معانی رابطه‌ای برقرار است و از معنای مرکزی تبعیت می کند و در معنایی به عنوان ثقل معنایی تشخوص دارد.

#### ویژگیهای اشتراک معنوی:

- ۱ - میان این چند معنا رابطه‌ای مشخص وجود دارد، برخلاف اشتراک افظی که عموماً پیوند وجود ندارد و لزومی هم برای پیوند نیست.
- ۲ - برای این چند معنایی، معنای مرکزی یا یک مرکز ثقل معنایی می توان با تحلیل مشخص کرد. مثلاً اگر کافر علاوه از منکر خدا به کشاورز هم گفته می شود به این دلیل است که اولی پوشاننده حق است و کشاورز هم دانه را در زمین می‌پوشاند.
- ۳ - بافت زبانی و غیرزبانی و سیاق برای کشف و تحلیل این چندمعنایی می تواند مؤثر باشد یعنی وسیله کشف معنای استعمالی باشد. مثلاً آیة آخر سوره مبارکة فتح (۲۹) که از سیاق فهمیده می شود «کفار» اولی به مفهوم همان کفار اصطلاحی می‌باشد، ولی از همین سیاق «زراع» می‌فهمیم که «کفار» دومی منظور کشاورزان است.

---

۱ - بهارلی، محمدکاظم، مفتاح الوصول إلى علم الأصول، ج ۵/ص ۲۵۲.

یا مثلاً آنجا که می فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابْ تَعَالَوْا إِلَى كَلْمَهِ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ...» (آل عمران/۶۴) از بافت کلام می فهمیم که منظور از اهل کتاب در اینجا یهودیها و نصرانیها هستند و منظور مسلمانها را شامل نمی شود چرا که اینها هم اهل کتاب هستند.

۴ - در آنجا که معنایی در لفظی متفاوت با معنای دیگر (در حوزه چندمعنایی) ارائه می شود، از آنجا پیدید می آید که آن معنای دیگر تناسب بیشتری با کلمه دارد که مفسر با مجاز و استعاره و تأویل آن معنای جدید را توجیه می کند.

مثالاً در فارسی وقتی گفته می شود. «ای گل یاس من بیا»، بدیهی است که منظور خود گل یاس نیست بلکه برای شخص مورد علاقه این تعبیر بکار رفته که با آمدنش چنین و چنان می شود و درست است عطر ظاهري ندارد بلکه عطر معنوی دارد.

یا مثلاً قرآن شریف می فرماید: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفَّاً صَفَّاً» (فجر/۲۲) یک معنا یا یک ریشه اولیه دارد که به معنی آمدن نیست و در باره خدا معنی ندارد، او «أَقْرَبَ فِي حَبْلِ الْوَرِيدِ» است. پس به معنی نشان دادن شکوه و قدرت و حضور فraigیر است.

۵ - قابلیت انعطاف لفظ در معانی و مصادیق گوناگون، که دارای کاربردهای وسیع می شوند که در قرآن با پشتوانه دینی (ظاهر و باطن، امکان تأویل، عمیق بودن کلام الهی و لایه به لا یه بودن قابل اثبات است.

مثالاً «مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ فِيَّ أَلَّا رَبُّكُمَا تَكَذِّبَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» (الرحمن/۱۹-۲۲) -

از این آیه چه می فهمیم؟ علاوه از معنای ظاهري معانی دیگری هم آمده، آیا می شود شامل انسانها هم بشود؟ یا زن و مرد؟ یا دو نسل؟ یا دو نژاد متفاوت؟ و از ترکیب اینها یک موجود سالمی، «لؤلؤ و مرجانی» به عنوان انسانهای متعالی بوجود بیایند؟ که در برخی روایات آمده منظور حسن و حسین علیهم السلام هستند.

لذا اینجا می توان گفت اولی (دریا) معنای تنزیلی است و دومی معنای تأویلی است. -  
یا مثلاً «وَالْتَّيْنِ وَالْزَيْتُونَ» (التین/۱): در ذیل آیه معانی زیادی برای آن آورده اند یا باطنی یا تأویلی و یا مصادیق گوناگون و همچنین اگر زیتون را به معنای علامت صلح گرفته اند چه

معنایی نهفته است؟ شاید از این حیث که یک لایه دیگر از سبز بودن نشانه صلح و دوستی است.

یا مثلاً «العصر»، «الفجر» شاید نزدیک ده جور معنا شده اند و همه اش هم می تواند درست باشد، چرا که از یک معنی اولیه سرچشمی گرفته‌اند.

#### پیشینه اشتراک معنوی و اهتمام عالمان شیعه به آن:

از آنجا که تمام نزاع‌ها در باره مشترک لفظی بوده است، کمتر در میان اصولیان و قرآن پژوهان در باره اشتراک معنوی سخن گفته شده است، با این همه در میان اصولیان شیعه بویژه از عصر صاحب معلم توجه بیشتری شده است، همچنین با عنایت به اینکه چند معنایی که با یکدیگر ارتباطی نداشته باشند جزو اشتراک لفظی محسوب می‌شوند (و بیش از این نیز در باره آن سخن گفته شد) گرایش به اشتراک معنوی در میان مفسران متاخر شیعه چون صدرالمتألهین در اسرار آیات مورد توجه قرار گرفت و در میان مفسران اخیر علامه طباطبائی اهتمام زیادی در باره آن به خرج داد.

#### اهمیت شناخت اشتراک معنوی:

اولاً در قرآن کریم، چند معنایی یا اشتراک معنایی کاربرد بسیار گسترده‌ای دارد بلکه پایه و اساس بسیاری از تفسیر و کشف لایه‌های پنهان را نظام چندمعنایی تشکیل می‌دهد، به ویژه با توجه به تأکیدی که قرآن نسبت به ضرورت تدبیر و تعقل در آیات کرده، این چند معنایی بویژه از تدبیر حاصل می‌شود و از سوی دیگر در روایات اهل بیت (ع) به طراوت قرآن و نوبه‌نو شدن معنی آن بسیار تأکید شده بلکه همین چندمعنایی یکی از ویژگیهای قرآن و جاذبه قرآن برای اقشار و گروههای گوناگون شمرده شده است.

مثلاً در قرآن ریشه «بلو» ۲۱ مورد استعمال دارد و معنی اصلی آن آشکار شد ن است در صورتیکه در جاهای مختلف به معنای متعددی آمده و ارتباط معنایی با هم داشته و از ویژگیهای منحصر به فرد قرآن می‌باشد:

## بلو: آشکار شدن

نبلو: امتحان کردن ← نبلوکم بشیء من الخوف والجوع ← ربطش با معنای اصلی این است  
که انسان در موقع آزمایش آشکار می‌شود که چه ظرفیتی دارد.

تبلى: آشکار شدن ← یوم تبلى السرائر.

يا مثلاً در سورة محمد (ص) آیه ۳۱: ولنبلونکم حتى نعلم المجاهدين والصابرين و نيلو  
**أخباركم**» هر دو از يك ريشه اند ولی اولی به معنی امتحان کردن و دومی به معنی آشکار  
شدن می‌باشد.

ثانیاً، امروزه در زمینه معناشناسی نظریه‌های جدیدی مطرح شده که این نظریه‌های جدید در  
حوزه مفهوم نص (فرهنگ دینی ما) در صورتی قابل فهم است که کاملاً ما به وجود و نظائر  
اشتراك معنوی پی ببریم.

ثالثاً، نظام چند معنایی بخش زیادی از روایات اهل بیت (ع) را که خود به این چندمعنایی  
دامن زده‌اند مدلل می‌کند و روشهایی را که در این زمینه برای کشف چند معنایی وجود دارد  
مشخص و مبانی آنها را منقح می‌کند.

## فواید شناخت مشترک معنوی:

- ۱ - شناخت درست جایگاه کلمه و معنای مرکزی آن و میدان های معنی‌شناسی هر واژه در نتیجه کاوش  
در ارتباطها.
- ۲ - شناخت کلمات کلیدی قرآن و معرفی جهان‌بینی با تقل مرکزی معنا و ارتباط آن با موارد استعمال و  
دیگر واژه‌های نزدیک به آن.
- ۳ - شناخت ارتباط زنجیره‌ای واژه‌های کلیدی قرآن (بویژه در کلماتی که مشکل تضادگونه دارند مانند  
هدایت و ضلالت، نور و ظلمت، حق و باطل و ...) زیرا با ترسیم اشتراك معنوی معنای برابر  
آن نیز آشکار و در تبیین همه موارد تأثیر بسیار دارد.
- ۴ - بهره‌گیری هرچه بهتر از سیاق و بافت کلام با توجه به مبنای رابطه میان معانی
- ۵ - کشف حوزه معنایی وسیع کلمه که در جاهايی مختلف استعمال شده و با توجه به بافت متن آشکار  
می‌شود.

## معیار برای تفکیک و تمایز معناهای مختلف:

برخی معتقدند که معیار مشخص و قاعدة مدونی برای تفکیک و تمایز و تشابه معنایی وجود ندارد.<sup>۱</sup> اما حقیقت این است که اگر معیار مشخصی نباشد، چگونه می‌توان این چندمعنایی را تشخیص داد؟ لذا معیارهایی وجود دارد از جمله:

- ۱ - یکی از راهها، کشف تقل معنا و مرکز معنایی است.
- ۲ - یکی از راهها، عوامل چندمعنایی است، مانند استعاره، یعنی واژه‌هایی که در کنار معنای اصلی خود کاربردهای جانبی را هم دارا هستند.
- ۳ - یکی دیگر از راهها معین کردن صفات و قیود کلام است. این صفات و قیود، تفاوت‌های معنایی را از یکدیگر باز می‌شناسد به این ترتیب که مثلاً ما می‌توانیم از جمله «و بالنجم هم یهتدون» <sup>(نحل/۱۶)</sup> استفاده کنیم که به خاطر این قید چنین معنایی پیدا کرده است، که ستاره وسیله نشان دادن راه می‌شود و دلالت و راهنمایی که از انسان ذی شعور صادر می‌شود، می‌تواند در اجسام هم دلالت کند مانند یک تابلوی راهنمایی.

## نمونه‌هایی از مشترک معنوی در قرآن:

از پرکاربردترین واژه‌های مورد استفاده در قرآن سه مورد را بررسی مماییم:

هدایت: کلمه هدایت در قرآن بسیار استعمال شده و تقل معنایی آن دلالت و راهنمایی همراه با لطف و مهربانی است. اشتراک معنایی هدایت با توجه به بافت‌های مختلف آیات به صورت فهرست اشاره می‌گردد:

- ۱ - هدایت به معنای تبیین در آیاتی مانند: «إِنَّا هَدَيْنَاكُمُ الْبَيْنَالِّيْلِ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» (دھر/۴). «وَأَمَّا ثُمَّوْدَفَهْدِيَنَا هُمْ...» (فصلت/۱۷)
- ۲ - هدایت به معنای ولایت: مانند: «إِنَّى لَغَافِرٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (طه/۸۲) که از قسمت اول آیه فهمیده می‌شود که کسی با چنین خصوصیاتی دیگر هدایت یافته، نیازی به

---

۱ - پالمر، نگاهی تازه به معناشناسی، ترجمه کوروش صفوی/۱۱۶

هدایت ندارد که مفسرین می گویند: یعنی خدا می فرماید او را در ولایت خودمان قرارش می دهیم. که «ثم اهتدی» در تبعیتش از نقل معنایی هم دلالت و راهنمایی را دارد (به ایمان و عمل صالح) و هم لطف و مهربانی را (آوردن توی جمع خود) و این یک اشتراک معنوی است که از سیاق بایستی آن را بفهمیم.

۳ - هدایت به معنای شناختن: «و علامات و بالنجم هم یهتدون» (نحل/۱۶)

دلالت: با سکوت راه را به ما نشان می دهد و ما را راهنمایی می کند.  
لطفش: زیبائی ستاره و لذت بردن از آن.

یا مانند: «قال نکوّا لها عرشها نظر أتهتدی أم تكون من الذين لا یهتدون» (نحل/۴۱)

۴ - هدایت به معنای تثبیت هدایت: «اھدنا الصراط المستقیم» (حمد/۶) به معنای هدایت به مفهوم دلالت نیست بلکه مرحله‌ای است که در آن هدایت ثابتمن بدارد و گرنه همین که در حال نمازیم در هدایتیم.

۵ - هدایت به معنای ایصال إلى المطلوب : «وجعلناهم أئمه يهدون بأمرنا » (ابیاء/۷۳) ، «و من قوم موسى امه يهدون بالحق...» (اعراف/۱۵۹)

ضلالت: این کلمه به معنای گم شدن و از راه بدر رفتن و راه صحیح را گم کردن آمده است و نقل معنایی آن، انحراف و خارج شدن از راه است. به چند مورد از اشتراک معنایی در مورد ضلالت از قرآن اشاره می گردد:

۱ - ضلالت به معنای گمراهنی: «... اوئلک كالأنعام بل هم أضل ...» (فرقان/۴۴) تشبيه میان چهارپایان با گمراهان در خطأ کردن و هدایت نیافتن.

۲ - ضلالت به معنای نتیجه گمراهنی: «... فيضلک عن سبیل الله...» (ص/۲۶)

۳ - ضلالت به معنای خطأ رفتن و کشف آن : «... و سوف يعلمون حين يرون العذاب من أضل سبيلاً » (فرقان/۴۲).

۴ - ضلالت به معنای گمراهنی بیشتر و غیرقابل برگشت : «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَوْا عَنْ سَبِيلِ اللهِ قَدْ ضَلُوا ضَلالاً بَعِيداً» (نساء/۱۶۷)

سبیل: که به معنای راه آمده ولی در قرآن به ۱۳ صورت تفسیر شده است که به برخی از آن اشاره می کنیم:

۱ - به معنای اطاعت خدا: «مثُلَ الَّذِينَ ينفَقُونَ أموالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ...» (بقره / ۲۶۱)

- ۲ به معنای راه عبادت و فرمان خدا: «وَأَنفَقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ...» (بقره/۱۹۵)
- ۳ به معنای رسانیدن: «... وَلَهُ عَلَى النَّاسِ حِجَّةُ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطاعَةِ إِلَيْهِ سَبِيلًا...» (آل عمران/۹۷)
- ۴ به معنای راه گریز و بیرون شو : «أَنْظُرْ كِيفْ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِعُونَ سَبِيلًا» (اسراء/۴۸)

مثال قرآنی دیگر از اشتراک معنوی: کاربرد صلاح در قرآن با تحفظ معنای مرکزی:

- ۱ - «وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمَنِ الصَّالِحِينَ» (بقره/۱۳۰) به معنای ضمنی قدر و منزلت داشتن نزد خدا.
- ۲ - «لَئِنْ أَتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَا مِنَ الشَاكِرِينَ» (اعراف/۱۸۹) به معنای ضمنی فرزندی سالم و صالح خواستن.
- ۳ - وَهَبْنَا لَهُ يَحِيٍّ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ (انبیاء/۹) معنای ضمنی بارور کردن با تحفظ معنای اصلی.

تضاد:

مقدمه:

یکی از مباحث مربوط به وجهه و نظائر که باعث دشواریهایی در فهم معنا شده است بحث تضاد است، در باره تضاد اغلب تصور می کنند که اگر معنایی به طور کامل در برابر معنایی قرار گیرد، تضاد نامیده می شود، در حالیکه تضاد و تقابل معنایی در جایی که یک لفظ دو معنای متفاوت داشته باشد، مطرح است.

همانگونه که اشاره شد گاهی از تضاد اصطلاح دیگری بکار گرفته می شود که به آن تقابل می گویند واژه ای در مقابل واژه ای دیگر که شناخت این واژه با شناخت آن واژه حاصل می گردد مانند روز و شب، بالا و پائین، خیر و شر، سفیدی و سیاهی . در معنی‌شناسی عمدتاً اصطلاح تقابل به جای تضاد استفاده می شود، زیرا تضاد صرفاً گونه ای از تقابل به حساب می آید، مانند معروف و منکر، خوبی و بدی، جبر و اختیار که غالباً به لحاظ کیفیت معناهایی که در برابر هم قرار می گیرند، قابل درجه‌بندی است.

به هر حال یکی از محورهای غریب القرآن در کلمات متضاد است که واژه‌ای به دلیل تقابل و یا متفاوت بودن در جمله‌ها معلوم نمی شود که به چه معنایی است.

تعريف: در لغت گفته شده: «اللَّفْظُ الْوَاحِدُ عَلَى الْمَعْنَى وَ ضَدُّهِ»<sup>۱</sup>

مثل طهر: که هم به معنی پاکی به کار رفته و هم به معنی ناپاکی یا جون که به معنی سفیدی و سیاهی بکار رفته.

پیشینه: بعد از نزول قرآن در ساختار زبان عربی این بحث مطرح شده است . در باره تضاد از گذشته های بسیار دور کتابهای فراوانی نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

الاضداد اصمی عبدالملک بن قریب (۲۱۶م) -

الاضداد ابوحاتم سجستانی (۲۵۵م) -

الاضداد حسن بن محمد ضمچانی. -

---

۱ - الاضداد في اللغة، (محمدحسین آل یاسین/۹۹).

الاضداد ابن سکیت از ادبیان قرن سوم که شاگردی ائمه (ع) را نیز کرده است. که این کتب

یکجا در سال ۱۹۱۳ چاپ شده است.<sup>۱</sup>

از مشهورترین کتابهای معاصر در باره تضاد می‌توان به کتب ذیل اشاره نمود:

التضاد فی اللغة و القرآن نوشته محمدحسین آل یاسین در بغداد (ط ۱۳۹۴)

التضاد فی القرآن الکریم بین النظریه و التطبيق نوشته محمد نورالدین المنجد که اخیراً نگارش

یافته است.

همچنین در کتاب مفردات راغب نیز به مسئله تضاد توجه شده و در کتاب «التأویل اللغوی فی القرآن الکریم دکتر حسین حامد صالح» نیز فصلی به این موضوع اختصاص یافته است.

اهمیت موضوع: اگر واقعاً در قرآن تضاد باشد بایستی آنها را بشناسیم تا دچار اشتباه نشویم . حتی اگر شبهه تضاد هم باشد بایستی بشناسیم، مثلًاً فرق بین بشارت و انذار چیست؟ بشارت در مورد

رحمت به کار می‌رود و انذار در مورد بیم و عذاب، اما در قرآن دو مورد هست که بشارت به

معنای عکس به کار رفته است: «فبیشر هم بعذاب أليم» که متضاد به کار رفته است. که اینجا

معنای تعریضی دارد مثل اینکه در فارسی بگوییم: خدمت فلان کس بررسید!

مهم این است که این کلمات را در ساختار لفظ بشناسیم و کلماتی را که مشکل دارند داخل این فضا بررسی نمائیم.

خلاصه اینکه اهمیت تضاد به اهمیت شناخت ما در معانی دشواریاب و پیچیده می‌رسد که بخشی از وجود و

نظائر قرآن را تشکیل می‌دهد و روشن می‌شود که معنای درست آن چیست؟ و در چه

ساختاری بیان شده است؟

دیدگاهها در مورد تضاد:

آیا در زبان عربی اصلاً تضاد داریم یا نداریم؟ دیدگاههای مختلفی وجود دارد

۱- گروهی اصولاً منکر تضاد در زبان عربی و بویژه در قرآن شده اند، استدلالشان اینست که: اصولاً زبان

برای انتقال معانی و رساندن مطلب می‌باشد اگر جائی کلام ایهام داشته باشد برخ لاف هدف

۱ - التأویل اللغوی / ۳۵۰.

زبان و انتقال معانی و برخلاف مقاصد گوینده است. کتاب «ابطال التضاد نوشته ابن درستویه

(م) در این باره است. (این گروه خود دو شاخه می‌شوند: الف- عده‌ای می‌گویند امکان

تضاد هست ولی اتفاق نیفتاده، ب- عده‌ای دیگر حتی منکر امکانش هستند.»

در پاسخ باید گفت که اگر چنین است، پس چرا گاهی در لغت عربی و مواردی از قرآن تضاد مشاهده

می‌شود؟ می‌گوید: این موارد بسیار نادر تضاد نیست، نوعی شبیه تضاد است و کسانی به کلام

توجه نمی‌کنند که دو معنای مختلف است.

ابن درستویه استاد ابوعلی فارسی (م ۳۷۷) بوده است که منکر ضد شده و در کتاب المسائل

المشكله آن را نقل کرده و می‌گوید: «احد شیوخنا ينکر الاخذاد»<sup>۱</sup>

۲- موافقان نظریه تضاد: اکثر لغویان تضاد را در لغت عرب جایز دانسته و موارد بسیاری را

هم در این باب نقل کرده اند و همانطور که اشاره کردیم کتابها در اثبات تضاد و موارد

استعمال آن نوشته و موارد تضاد در قرآن را نشان داده اند. و به قول گفتنی‌ها (أَدْلُ دَلِيلٍ عَلَى

وَجْهٍ شَيْءٍ وَقَوْعَهٍ)

لذا موافقان در جواب مخالفان می‌گویند: اولاً زمانی لازم است که ما لفظ را به صورت صریح

به کار نبریم و مجبوریم ایهام دار بگوئیم. مثلاً (و ما رمیت إذرمیت و لكن الله رمی) و این

باعث توجه بیشتر می‌شود و یا عواملی از قبیل تحریک کنجکاوی مخاطب، فرار از جواب،

ترسیدن یا عوامل دیگر باعث ایهام می‌شوند.

ثانیاً درست است دو کلمه با هم متضادند ولی گاهی متکلم قرینه ای می‌آورد که معنای آنرا

روشن می‌کند: (پس تضاد ممکن است و اکثر لغویان تضاد را در اشعار و کلام عرب و قرآن

نشان داده‌اند) «و أَمَا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (الجن / ۱۵) که به قرینه «حطباً» فهمیده

می‌شود که منظور از قاسط نه کسانیکه عدل و داد به پا می‌کنند بلکه آنها یکی که جائزند و از

حق عدول می‌کنند.

ویژگیهای تضاد:

۱ - التأویل اللغوى - حسين حامد الصالح ۳۱۱/۱

۱ - ضدیت معنی در یک لفظ در صورتی تضاد محسوب می شود که در زبان واحد باشد، مانند جون که هم به معنای سفیدی و هم سیاهی و یا مانند طهر که هم به معنای پاکی و هم غیرپاکی استعمال شده است.

۲ - هیچ گونه دخل و تصرفی در کلمه ایجاد نشده باشد. مثلاً کلمه قسط در قرآن هم به معنای عدل و هم به معنای جور استعمال شده است اما با تغییر کلمه : «وَأَمَا الْقَاطِعُونَ فَكَانُوا لِجَنَاحِهِمْ حَطَبًا» (الجن/۱۵) که به معنای جائزون است اما صیغه آن تغییر یافته و برخلاف مفهوم قسط در آیه شریفه «... وَ يَقْتَلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقَسْطِ...» (آل عمران/۲۱)

۳ - تضاد در جاهایی است که عوامل نفسی (روانشناسی) تأثیری در ضدیت نداشته باشد . عواملی از قبیل تمسخر: مثلاً برای مسخره کسی گفته شود فلانی عالم است اینجا لفظ عوض نشده بلکه مفهومش تمسخر است. و یا عامل ترس: مثلاً کسی از پادشاه بترسد و بگوید تو چقدر خوبی یعنی از ترسش بگوید. و یا عامل حسادت: این مسئله تا حدودی در وجود همه وجود دارد ولی در یک مرحله به مرحله بیماری می رسد که متأسفانه بعضیها مبتلا هستند و باعث می شود که انسان خوبیهای دیگران را نبیند در حسادت همه چیز را عوضی می بینند. و از حسادتش لفظی را در مورد دیگری بکار می برد.

قرآن شریف جاهایی به صورت تعریضی و کنایه و مسخره گرفتن مشرکین می فرماید: «ذق إنك أنت العزيز الكريم» (دخان/۴۹) که مخاطب آن ابوجهل بوده است. یا «فِي شرہم بِعذاب أَلِيم» (توبه/۳۴) بشارت به عذاب مسخره گرفتن مشرکین است . لذا در اینجور جاهایی که عوامل رونشناسی دخالت دارد تضاد محسوب نمی شود.

### اسباب پیدایش تضاد:

۱ - اختلاف در لغت قبایل و گویش های زبانی : مثلاً ما در فارسی به آبی که محدود باشد دریاچه می گوئیم ولی در منطقه گناباد به حوض دریاچه می گویند (البته عواملی از قبیل کویری و بی آبی بی تأثیر نیست) یا چنانکه در آرایه های ادبی زبان فارسی این روش بکار گرفته شده است:

هرگز وجود حاضر غایب شنیدهای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

یا این بیت:

شادی ندارد آن که ندارد به دل غمی آن را که نیست عالم غم نیست عالمی  
لذا از آرایه‌های ادبی در زبان فارسی تضاد است.

۲ - عوامل روانشناسانه و اجتماعی مانند تقلل (به کار خیر)، تساؤم (از شومیت می‌آید)، تهمک (به زحمت انداختن)، حسد که باعث می‌شود واژه‌ای در خلاف استعمال شود، مثلاً یکی در مورد کسی می‌خواهد بگوید فلانی ترسو است می‌گوید خیلی شجاع است با تعریض)

۳ - تطور لغوی: گاهی در برخی حالات دو کلمه مختلف که دارای معانی متفاوت و متضادی هستند در اثر بکارگیری مستمر با هم منطبق می‌شوند: منین به معنی ضعیف که گاهی به آدم استوار و قوی هم گفته می‌شود اما در حقیقت برای استواری منین نبوده بلکه متین بوده است و در اثر تطور اینطور شده است.

مثلاً در آیه شریفه «إِنَّ السَّاعَةَ أَكَادُ أَخْفِيَهَا لِتَجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» (طه/۱۵): أخفی: به معنی خفا و پناهنکاری است<sup>۱</sup> یعنی می‌توان گفت خفی به معنی پنهان کردن آمده و در اینجا با تعبیری می‌گوید می‌خواهم آن را آشکار نکنم (از اکاد فهمیده می‌شود)، خدا می‌خواهد پوشیده بدارد تا هر کسی با ندانستن وقت آن تلاش کند و براساس کوشش خود پاداش ببیند. البته گفته‌اند این از تطور لغوی است ولی در واقع نیست.

۴ - مجاز و استعاره و کنایه : مثل کلمه امه : معمولاً برای معنای جمعی بکار می رود، اما گاهی شخص چنان بزرگ و مؤثر است که در باره اش می‌گویند او امته است . قرآن کریم همین «امه» را گاهی به صورت جمع به کار گرفته و گاهی به صورت مفرد : مثال جمع: «تُلَكَ امَهُ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» (بقره / ۱۴۱ و ۱۳۴)، مثال برای مفرد : «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ امَهٌ قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا» (نحل / ۱۲۰) که در اینجا از حیث مجاز است، البته در بیشتر آیات لفظ «امه» برای جمع به کار رفته و فقط در یک مورد برای فرد بکار گرفته شده است

۵ - وامگیری از زبانهای مجاور: مانند کلمه «جون» که معرف کون فارسی است و معنای اصلی آن «لون» است: لون أبيض و لون أسود ، هر چند گفته اند ریشه این کلام سامی است .<sup>۲</sup> و در برخی

۱- در قرآن خفی به معنی آشکار نکردن آمده است: «ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه» (اعراف/۵۵).

۲- التضاد القرآن الکریم/۵۹

لهجه‌های عربی به اسود و أبیض استعمال شده است و به سبز و قرمز هم استعمال شده است، این بحث در باره آدم مطرح است زیرا آدم از «آدم» می‌آید و دلالت بر أبیض و أسود می‌کند. با این توضیحات به سراغ بکارگیری اضداد در بخش وجود و نظائر می رویم و به نظر می‌رسد از آنجا که مباحث ادبی و استخراج قواعد بیانی و معانی و بدیع پس از نزول قرآن شکل گرفت تضاد و اضداد هم به دلیل گفتگوها و بکارگیری فراوانش از سوی دانش پژوهان مستله شده و به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

نمونه‌هایی از کاربرد تضاد در قرآن:

۱ - کلمه «rag»: که هم به معنای آمدن و هم به معنای رفتن آمده آمده است: مثال: «فراغ عليهم ضرباً باليمين» (الصفات/ ۹۳) أى اقبل عليهم.

چرا که قبلًا فرمود: ابراهیم به بتکده رفت و رو به بتها کرد و گفت چرانمی خورید؟ چرا سخن نمی‌گوئید؟ پس در حالیکه روبروی آنها ایستاد، با دست راست بر سر آنها زدن گرفت . در این آيات روشن است راغ به معنای آمدن و مواجهه و روبروی آنها قرار گرفتن آمده است. اما در جایی دیگر همین راغ به معنای ضد آن آمده است، باز در داستان ابراهیم (ع) و آمدن ملاتکه: «هل أتيك حديث ضيف ابراهيم المكرمين، إذ دخلوا عليه فقالوا سلاماً قال سلام قوم منكرون فراغ إلى أهله فجاء بعجل سمين» (ذاريات/ ۲۶) پس ابراهیم به سوی خانواده خود برگشت و با گوساله فریه آمد.

قطرب (۲۰۶) که خیلی در اضداد شک و تردید دارد می‌گوید: ما أعلم في القرآن آيه ضداً غيرهذا<sup>۱</sup> البته برخی پاسخ داده‌اند که راغ به معنای میل است که گاهی با علی یا عن متعدد می‌شود و در اینجا تضاد از ناحیه حرف جر است نه کلمه.

۲ - واژه «ظن»: در لغت<sup>۲</sup> به معنای گمان و مرتبه ای پایین‌تر از یقین و بالاتر از شک آمده است . در قرآن کریم هم بارها این واژه به همین معنا استعمال شده است: مانند:

«إن بعض الظن إثم» (حجرات/ ۱۲)  
«إِنَّ الظُّنُنَ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (نجم/ ۲۸)

۱- الاضداد قطب، صفحه ۱۴۸ به نقل از التضاد في القرآن الكريم، ص ۱۴۴.

۲- مفردات راغب/ ۵۳۹

ولی قرآن کریم در بعضی آیات معنای ظن را در خلاف آن استعمال فرموده:  
«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَ أَنْهُ ناجٌ مِّنْهَا أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سَنِينَ» (یوسف/۴۲)

گفته شده ظن در اینجا به معنای علم است و خلاف معنی «احتمال راجح» است.  
آیه دوم برخلاف معنی راجح: «وَإِنْ تَطْعَمْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكُ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَبَعُونَ إِلَّا الظَّنُونَ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (انعام/۱۱۶)

علوم می شود که نه به معنی احتمال راجح، بلکه حتی زیر شک می باشد بدلیل «إِلَّا يَخْرُصُونَ» البته مخالفین جواب داده اند که آنها در نظرشان کارشان ارجح بود. ولی سیاق آیه آن را نمی فرماید.

آیه (۱۴۸ سوره انعام) هم به همین صورت: «... إِنْ تَتَبَعُونَ إِلَّا الظَّنُونَ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» اما همین ظن در جایی از قرآن به معنی یقین بکار گرفته شده است : مانند: «وَاسْتَعِنُوا بِالصَّابِرِ وَالصَّلُوةِ وَإِنَّهَا لِكَبِيرٍ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ \* الَّذِينَ يَظْنُونَ أَنَّهُمْ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (البقره/۴۵ و ۴۶) که در اینجا به قرینه سیاق روشن است که به معنای یقین است.

یا در آیات (۱۹ و ۲۰/الحاقة): «... هَوْمَ اقْرَءَ وَاكْتَابَهِ \* إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مَلَقَ حَسَابِهِ» اینجا هم ظن به معنی اطمینان و یقین است برخلاف معنا ی مصطلح لغوی، چرا که معلوم است کسیکه نامه عملش را بدستش داده اند مطلب برایش روشن شده است. لذا اگر به معنای شک باشد ممکن نیست.<sup>۱</sup>

یا آیه (۲۸/القيامه): «وَظَنَ أَنَّهُ الفَرَّاقُ» به معنی یقین از قلبش فهمیده می شود.  
یا آیه (۴/المطففين): «أَلَا يَظْنُ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» یقین می کنند ولی در حالت مذمت اینطور بیان شده است.

در آیه (۶/فتح): «... الظَّانِينَ بِاللَّهِ ظَنَ السُّوءِ...»؛ ظن در جهت معنای مذمت آمده است. ظن دوم هم توضیح ظن اول است.

در آیه (۲۴/ص): «وَظَنَ دَاوُودَ أَنَّمَا فَتَنَاهُ» به معنی علم است که ما او را امتحان می کنیم.

۱- مفردات راغب/۵۳۹

البته باید توجه داشت که اینها تضاد به معنای حقیقی نیست بلکه یا فرینه و شاهد بوده و یا تحول معنایی پیدا کرده است.

واژه قسط: این کلمه در قرآن با اشکال متفاوت به کار رفته است، در جاهای متعدد به معنای عدل و مساوات بکار رفته است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رَسُولًاٰ بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقُسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمِنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ يُنْصَرُهُ وَرَسْلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحدید / ۲۵)

همین واژه در جای دیگر به معنای جور و عدول کردن از حق آمده است: «وَأَمَّا الْقَاطِنُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (الجن / ۱۵)

البته در توجیه تضاد آن گفته‌اند این جا هم قسط به معنای عدول است، یعنی «عدل عن الحق» «والقاط عن الحق جائز» و عدل هم در اینجا به معنای عدول و میل و اعوجاج است نه از عدل ضد جور.<sup>۱</sup>

#### جمع‌بندی:

اگر تضاد در قرآن را به دلیل ریشه لغوی مورد پذیرش قرار ندهیم . و اگر این موارد را در ماده آن مشترک بدانیم، می توانیم بگوییم این از قبیل وجود و نظر و مشترکات لفظی و معنوی است. و تضاد گاهی به دلیل استفاده از حرف جر، تعریض، کنایه، استعاره، مجاز به کار گرفته می شود که جنبه ادبی دارد و به هر حال قابل طرح در زبان عربی است و همین نکات است که ما را به اهمیت شناخت سیاق، قرائت حالیه و فضاشناسی نزول آیه و شرایط مخاطبین و عصر نزول توجه می دهد و توجه به این امور ما را در فهم واژگان و جمله در قرن کریم که از مصاديق وجود و نظر است یاری می رساند.

---

۱- التضاد في القرآن/ص ۱۹۴

ترادف:

مقدمه:

یکی از مباحث مربوط به وجوه و نظائر و غرائب قرآن بررسی در باره کلماتی است که در اصطلاح ترادف در کلمات قرآنی نامیده شده است. بی‌گمان ترادف در کلمات یکی از اسباب غنا و شگرفی زبان عربی در ناحیه مفردات است، همچنین یکی از بحثهای زیبا و تأثیرگذار در شناخت مفاهیم و کلمات قرآن کریم است . مثلاً فقیر و مسکین یکی هستند یا نه؟ چرا اینطور آمده‌اند؟

در باره ترادف آثار فراوانی نگاشته شده است که نشان می‌دهد این مسئله تا چه اندازه اهمیت دارد.

تعريف ترادف:

منظور از ترادف آن است که یک معنا با الفاظ مختلف بکار گرفته شود، گاهی از ترادف به تتابع هم یاد کرده‌اند، التتابع در لغت به معنای از پی آمدن واژه‌ای است مانند فقیر و مسکین که عرب گاهی برای تأکید و فهم بهتر دو لغت را یکبار استعمال می‌کند. لذا گفته‌اند تتابع استعمال واژه‌ای پس از واژه‌ای در یک معنای واحد است.

به عبارت دیگر در اصطلاح یعنی: «اختلاف اللفظين والمعنى الواحد»<sup>۱</sup>

فخر رازی از ترادف به «اللفاظ المفردة الدلاله على مسمى واحد»<sup>۲</sup> یاد کرده است.

البته گاهی از ترادف به المتقاربه المعنى هم یاد کرده‌اند، یا متقاربه المعنى را بر ترادف عطف کرده‌اند و یا از مؤکد در کنار متقارب، مترادف یاد کرده‌اند مثل الناطق: الفصيح.

مثال ترادف: انسان و بشر – قعود و جلوس، گویا ترادف و متقاربه المعنى یکی هستند، هر چند تغییرهائی چون مؤکد، تابع، حد و محدود، متكافأ، متواطئه هم آمده است.

---

۱- الترادف في القرآن الكريم /

۲- المحصول، ج ۱ / ص ۳۴۷-۳۴۸ /

همانطور که اشاره شد واژه مرتبط با ترادف، تکافوا است به این مفهوم که : یک لغت معنایی را خوب پوشش نمی دهد، با لفظ یا لغت دیگری تکمیل اش می کنیم. مثلاً «... لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجاً...» (المائدہ/۴۸)

بنابراین در یک تعریف جامع می توان در تعریف ترادف چنین گفت : کلمات متفاوت بر یک معنای نزدیک به هم دلالت داشته باشند.

#### پیشینة بحث ترادف:

از اواخر قرن دوم هجری نویسنده‌گانی به فکر گردآوری لغات و اسمای برآمدند و کتابهایی را تألیف کردند، که در آغاز بیشتر گردآوری در باره الفاظ یک کلمه خاص بود مانند اسمای اسبان، نامهای شتران، اسمای شرابها (در ادبیات و دیوان عرب آمده است ) بعد دیدند این سخت است که برای یک چیزی چند اسم درست کنند، بلکه گفتند کتابی بنویسیم و متراffفات را روشن نمائیم.

بنابراین در اواخر قرن دوم هجری، مثلاً محمد بن حسن بن رمضان (م حدود ۱۹۰)، کتاب «الفاظ متراffد فی الخمر » را نوشت و ابو عبیده معمر بن مننی (م ۲۱۰) «رساله فی اسماء الخيل و كتاب فی اسماء الـبـیـف» را گردآوری کرد.

این پژوهشها در مورد یک موضوعی که در اصطلاح آن زمان با تعبیر: «ما اختلف لفظه و اتفق معناه» یاد می شد باعث شد که تدریجیاً از اواخر قرن سوم به بعد کسان بیشتری در این باره اهتمام ورزیده و کتابهایی در این باره شکل کلی تری به خود بگیرد: مثلاً ابوسعید، عبدالملک بن قریب معروف به اصمی (م ۲۱۶) کتابی نوشت به نام: «ما اختلف لفظه و اتفق معناه» که کلمات متراffد را در آنجا مشخص کرد.

این حرکت ادامه داشت تا کسانی برخلاف جهت قبلی در باره کلمات مشترک با عنوان «ما اتفق لفظه و اختلف معناه» تألیفاتی کردند از آن جمله: ابن شجری ابوالسعادات علوی حسنی

(م ۵۴۲) است.<sup>۱</sup> البته مؤلفان دیگری مانند: ابراهیم بن یحیی یزیدی (م ۲۲۵)، ابوالعمیش عبدالله بن خالد (م ۲۴۰)، مبرد (م ۲۸۵)، ابوبکر صولی (م ۳۳۶) نمونه‌ای از مؤلفانی هستند که با همین نام کتاب تألیف کردند.<sup>۲</sup>

البته این کتابها با دو اصطلاح تعریف شده است : یکی «ما اتفق لفظه و اختلاف معناه » و دیگری «ما اختلاف لفظه و اتفاق معناه » ولی آنچه که با بحث ترادف مرتبط است قسم دوم است و آنجا که اتفاق لفظ و اختلاف معنا باشد، بحث مشترک است . ولذا گاهی از ترادف با عنوان کتابهایی چون *الالفاظ المترادفة و المتقاربه المعنى* تألیف شده است مانند : کتاب ابوالحسن علی بن عیسی رمانی (م ۳۸۳)<sup>۳</sup> و صاحب بن عباد (م ۳۸۵) و یا با عنوان «الالفاظ مختلفه في المعانى المؤتلفة » تألیف کرده‌اند مانند ابوعبدالله ... جمال الدین محمد بن عبدالله الجیانی (م ۶۷۲)...

تعبیر به متادفات در این اواخر بسیار رایج و در یکی دو قرن اخیر کتابهای در سطحهای گوناگون تألیف شده است که می توان به رسالت مترادفات عبدالجواد عبدالعال (قاهره، دارآمون، بی‌تا) و رسالت مترادفات برای مدارس ابتدایی کشورهای عربی (قاهره، لولا، مطبعه امیری، ط ۱۳۲۱) و کتاب الترادف فی اللّغة و القرآن از المنجد (دارالفکر المعاصر) اشاره کرد، هر چند در این اواخر مقالاتی فراوان در مجلات عربی در باره ترادف در لغت و نسبت آن با اشتراک لفظی و معنوی و ترادف و توارد و ترادف در قرآن کریم نوشته شده است، چنانکه کتابهایی به نام «فروع اللّغة» در واکنش به این بحث و تکامل بحث ترادف نگاشته شده است، مانند کتاب: ابوهلال عسکری (م ۳۹۵) و نورالدین جزائری (م ۱۱۵۸)

#### اهمیت ترادف:

اهمیت این بحث به تأثیرگذاری آن در دلالت این الفاظ در استنباط احکام و بیان معارف اعتقادی است. به همین دلیل ترادف در علم اصول بحث می شود تا پی آمدهای آن را در

۱- محقق عطیه رزق، بیروت، دارالنشر فرانتس شتایز، (۱۴۱۳ / ۱۹۹۲ م)

۲- ابن شجری، ما اتفق لفظه، مقدمه محقق.

۳- قاهره، نشر محمد محمود الرافعی، ۱۳۲۱.

استنباط احکام فقهی بررسی و مشخص کنند و انگهی بحث ترادف اگر ثابت شود در کلام الهی است نوعی شگفتی و تنوع در بیان و تناسب با سیاق است و از آرایه های ادبی کلام به حساب می آید. گاهی با این تنوع واژگان سجع و مقلوب و جناس و قافیه درست می شود.

#### ویژگیها و شرایط ترادف:

۱ - اتحاد تام در معنا: یعنی لفظی با لفظی دیگر دقیقاً یک پوشش داشته باشند، در حدی که تطابق صدق کند و اگر لفظی معنایی بیشتر یا کمتر از دیگری داشته باشد ترادف صدق نمی کند، به همین دلیل کسانی گفته اند اگر این شرط در ترادف باشد، دیگر ترادفی باقی نمی ماند، چون کمتر واژه‌ای هست که از هر جهت اتحاد تام در معنی داشته باشد. مگر کسی از باب تسامح بگوید و غرض آن دقتها در استعمال نباشد . بنابراین وجه مثلاً فقیر و مسکین نمی توانند متراff باشند چرا که مسکین علاوه بر اینکه چیزی ندارد خرج روزمره را هم ندارد ولی فقیر خرج سال را ندارد.

۲ - اتحاد در استعمال و شرایط بکارگیری واژه (الاتحاد فی البيئه اللغويه): منظور از این شرط آن است که دو کلمه متراff دارای لهجه‌ای واحد باشد، ولی اگر در حقیقت یک واژه باشد که در قالب گویشهای مختلف می آید، ترادف نیست. مانند: آب: او – اقعد: اضعه.

در قرآن واژه‌هایی هستند که از زبان دیگر آمده‌اند: «لاجناح» همان «لاگناه» بوده و در عرب شده «لاجناح» همان «لاگناه» بوده و در عرب شده «لاجناح» یا مثلاً در «الذين يكتنون الذهب والفضة» کنز همان گنج بوده و کم تبدیل به کنز شده است. لذا اینجاها جایجاً بوجود آمده و دیگر بحث ترادف نیست.

۳ - اتحاد در ترکیب: باید دو لفظ به خاطر تطور صوتی در اثر گذشت زمان مختلف شود، مانند: جمل و حقل هردو به معنای مورچه، بنابراین ترادف دو لفظ یا چند لفظی است که دلالت حقیقی اصیل، مستقل بر معنای واحد داشته باشد.

۴ - اتحاد در عصر و زمان: یعنی اختلاف لفظ و اتحاد معنی در یک زمان باشد، اما اگر لفظی امروز در معنایی استعمال شود و در عصری دیگر با لفظی متفاوت می آید، ترادف نیست، باید همگی در عصر قرآن باشد. بسیاری از واژه‌ها از نظر ترادف ممکن است در این زمان با زمان دیگر

یک معنا پیدا کند ولی در زمان خود دو معنا داشته است ؛ صلاه اول به معنای دعا بوده بعد تبدیل شده به اعمال و ارکان مخصوص (باید در یک زمان واحد معنا مشترک باشد)

#### دیدگاهها در مورد ترادف:

- دسته اول ترادف در لغت و قرآن ممکن نیست.
- دسته دوم ترادف هم در لغت و هم در قرآن ممکن است.
- دسته سوم ترادف در لغت هست ولی در قرآن نیست.

بنابراین ترادف در میان لغویان و قرآن پژوهان بین اثبات و انکار قرار گرفته و از آنجا انکار شده که در میان

قدما مبالغه ای بسیار در باره ترادف شده است تا جایی که برخی خواسته اند، یکی از  
ویژگیهای زبان عرب و شکوه آن را همین ترادف به حساب بیاورند و بگویند مثلاً در باره  
اسم شتر ۱۰۰۰ اسم، در باره شمشیر ۵۰ اسم و سگ ۷۰ اسم و سنگ ۷۰ اسم ذکر شده  
است، در صورتی که بسیاری از این اسمها، اسم نیستند، صفت آن اسم هستند

به همین دلیل کسانی در قرن سوم به انکار آن پرداختند و کتابهایی تألیف کردند و گفتند اینها یی که می گویند  
ترادف نیست. مثلاً ابن اعرابی (م ۲۳۱) نخستین کسی است که منکر ترادف می شود و چنین  
استدلال می کند: ۱) عرب وقتی لفظی را برای معنایی وضع می کند، سبب و علتی دارد و با  
وجود لغتی دیگر وضع او دارای نکته و معنایی است. و ثعلب (م ۲۹۱) که شاگرد وی است  
همین مخالفت را دنبال می کند، همینطور ابن انباری (م ۳۲۸) که می گوید لفظ «بشر» با  
«انسان» مترادف نیست، متباین است . انسان از انس یا نسیان می آید و بشر از روبرو و  
مواجهه می آید، یا مثلاً واژه هایی مکه و بکه: مکه یجذب الناس إلیها و یکه تجمع الناس فیه  
می باشد.

۲) یکی دیگر از دلایل منکرین پنهان بودن علت وضع لغتی بر معنایی است. (نفاوتهای صفت  
و خصوصیات).

۳) نکته دیگر عوامل این وضع مانند نامگذاری، وضع آنها و دلالت اصلی آنها همه باعث  
می شود که شبیه ترادف بوجود آید اگر دیگران بدانند چه چیزی باعث وضع واژه ای برای

معنایی شده و ریشه آن چه بوده و امروزه به چه مجموعه ای دلالت دارد نمی‌گویند ترادف است. (توجه به معانی نشده)

#### اما دلایل موافقان ترادف:

- ۱ - وضع مختلف دلیل بر ناهمسانی برای دیگران نمی‌شود.
- ۲ - جهل بعدی‌ها از علل وضع ضرری به ترادف نمی‌زنند. چنانکه اعتراف منکرین ترادف به پیچیدگی علل و دشواری کشف نکات پنهان معنا دلیل بر نفی ترادف نمی‌شود، زیرا بر فرض که در مواردی این ترادف به خاطر تفاوت یا پیچیدگی و دشوار فهمی معنا باشد، باز وجود ترادف را در جاهای دیگر نفی نمی‌کند مثلاً در باره گندم هم «حنطه» و هم «بُّ» گفته‌اند بر فرض هم که «بُّ» گندم تازه و «حنطه» گندم کهنه باشد. یا در قرآن جایی «عبر» و در جای دیگر «حمار» آورده، گرچه در لغت متفاوت است ولی فرقی ندارد، یا «ذئب والید»، «جلس وقعد»، «ذهب و مضی» که در عرف به ریز اینها دقت نمی‌کنند و مترادف می‌گیرند. جالب این است که برخی از مخالفان، به شکل موجبه جزئیه مواردی را از ترادف پذیرفته اند مانند ابن فارس (م ۳۹۵) که خود مواردی از امثاله ترادف را می‌آورد، چنانکه اثبات تضاد در زبان عرب، نوعی پذیرش ترادف است چرا که وقتی لفظ جون هم به سیاه و هم ب سفید استعمال می‌شود، اسود و ابیض هم همین معنا را می‌دهد لذا ترادف است.

#### عوامل پیدایش ترادف:

- ۱ - وضع لغوی آغازین: عرب دوست دارد برای یک معنا دو لفظ بکار ببرد.
- ۲ - تداخل لهجه‌ها: باعث می‌شود ۲ لفظ برای یک معنا بکار رود.
- ۳ - استفاده از زبانهای دیگر: صبر (در عربی) و بیدباری (در فارسی)
- ۴ - تطور لغوی: گاهی قلب یا ابدال و گاهی کلماتی حذف می‌شود: مثلاً «سفر و فسر» - «صراط و سراط».
- ۵ - تعجیم و عجم گرایی: «اتاق و اطاق» - «أَتَى و أَعْطَى»: به جای عربی برخی لغات فارسی را می‌گرفتند و کم کم وارد آن زبان می‌شد. الماس در فارسی ماس بوده است.

## اهداف ترادف:

فلسفه بکارگیری کلمات مترادف چیست؟ گفته شده سه عامل ذکر نموده‌اند:

- ۱ - آسان شدن بکارگیری که به جای اسمی سخت و یا دشوار از کلمات آسان استفاده می‌شود.
- ۲ - توانایی بر فصاحت در وزن بیت، قافیه، تناسب اسمی با اسم دیگر که گاهی با این تعبیر و گاهی با تعبیری دیگر می‌آورد، مانند: «إِلَّا مِنْ أَتَىٰ... بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (الشعراء / ۸۹) و «إِذْجَاءُ رَبِّهِ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (الصفات / ۸۴) که در اینجا جاء با اُتی فرق ندارد . یا مثلاً در آیات «قَالُوا اَوْذِينَا مِنَ الْصَّادِقِينَ» (اعراف / ۱۰۶) تناسب بین ایتان و مجی مشخص است .<sup>۱</sup> اُتی و مجی در قرآن خیلی استعمال شده و طرفداران ترادف به این آیات استشهاد می‌کنند. و آیات بسیاری که از تنوع در استعمال خبر می‌دهد، مانند: (الشعراء / ۳۰ و ۳۱) – (مائده / ۱۵) – (فاطر / ۴۲) یا مثلاً در سورة یوسف آیة ۸۶ می‌فرماید: «إِنَّمَا أَشْكُوبُئِي وَ حَزْنِي إِلَى اللَّهِ» بث و حزن مانند هم هستند و تأکید دارد.

۳- امکان و تمکن از ادای مقصود با عبارتهای مختلف:

«وَ كَلْمَتَهُ الْقَاهَا إِلَى مَرِيمٍ وَ رُوحٍ مِنْهُ ...» (السباء / ۱۷۱) کلمه و روح به یک معناست برای ادای مقصود که کلمه همان روح ا... است و اینطور آورده شده است. یا مثلاً در آیة «لَكُلِّ جَعْلَنَا مِنْكُمْ شَرِيعَةٌ وَ مِنْهَاجًا» (مائده / ۴۸) که شرعه و منهاج برای رساندن مقصود است.

قاعده و اصل در استعمال چیست؟

---

۱ - لازم به یادآوری است که دکتر محمود موسی حمدان رساله ای با عنوان: الاتیان والمجیء و فقه دلالتها و استعمالها فی القرآن الکریم نوشته و موارد استعمال و نوع دلالت و گاهی تفاوت مدلول آنها را شرح داده است و ثابت کرده که میان اُتی و جاء ترادف نیست.

علمای اصول می‌گویند هرگان لغتی استعمال شد که در ظاهر با لغتی دیگر از جهاتی اشتراک داشت و احتمال ترادف می‌دهیم، اصل عدم ترادف است. زیرا ترادف خلاف اصل است، یعنی واضح وقتی لفظی را بکار می‌گیرد می‌خواهد از آن معنایی متفاوت را قصد کند، بنابراین اولاً: ترادف مخل فهم تام است و در مقام تخاطب نمی‌دانیم که آیا مقصود همان لفظ است یا بیشتر یا کمتر و یا وصف خاصی است که استعمال کرده‌اند و لذا باید اطمینان پیدا کنیم که مرادش عین همان لفظ دیگر است . ثانیاً اگر ترادف باشد گویی یک واژه معرف معنای واژه دیگر است، در حالیکه هر لفظی گویای معنای خودش است مانند فقیر و مسکین که هر کدام معنای خاص خود را دارند و این خلاف اصل است که واژه‌ای دلالت بر معنایی افزون بر معنای خودش بکند.<sup>۱</sup>

#### استعمال ترادف در قرآن کریم:

تمام مباحث پیشین ناظر به بحث وجوده و نظائر در قرآن کریم و درک کلمات دشوار و تطبیق آن مباحث با قرآن است . ترادف از آن جهت که ریشه بحث‌هایش قرآن کریم بوده و در سایه سار قرآن این مباحث شکل و رونق گرفته باید در محور قرآن مورد توجه قرآن پژوهان قرار گیرد. بویژه آنکه بحث ترادف یکی از دغدغه‌های مهم واژه‌پژوهان قرآن و مفسران بوده است و بحث از اثبات و نفی برای فهم کلمات قرآن بوده است.

اما گفته شده دلایل توجه به ترادف در قرآن کریم عبارتند از: ۱- در عرب ترادف زیاد دیده شده است. ۲- بحث نزول قرآن علی سبعه أحرف و تشابهات در قرآن به خاطر همین است ولی هر دو دلیل اشکال دارد، دلیل اول ربطی به قرآن ندارد، و روایت «انزل القرآن على سبعه أحرف» نیز سندش معلوم نیست و تازه به معنای هفت بطن است نه هفت معنا و به تبع آن ترادف.

کسانیکه موافق با ترادفند جنبه‌های مختلف برای ترادف در قرآن آورده‌اند: لذا اقسام ترادف در قرآن کریم عبارتند از:

---

۱ - الترادف في القرآن الكريم، المنجد، ص ۱۰۷.

۱- ترادف تأکیدی: که گفته اند بر دو قسمت است : برخی لفظی و برخی معنوی هستند. نمونه های لفظی:  
«وَجَعَلْنَا فِيهَا فَجَاجًا سِبَلًا» (انبیاء/۳۱): فجاج یعنی راههای فراخ و سبل هم جمع سبیل به  
معنی راهها و برای تأکید می باشد.

یا مثل: «وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضْلُلَ يَجْعَلَ صَدْرَهُ ضِيقًا حَرَجًا» (الأنعام/۱۲۵): ضيقاً به معنی تنگ حرج هم به معنای  
گرفتگی و بیای تأکید است.

یا مثل: «... وَمِنَ الْجَبَالِ جَدَدُ بَيْضٍ وَّ حَمَرٌ مُخْتَلِفٌ أَلوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٍ» (فاطر/۲۷) غرابیب سود: سیاه  
پرنگ برای تأکید آمده است.<sup>۱</sup>

نمونه های معنوی: «قَيْلٌ أَرْجُوْنَا وَ رَاءُ كُمْ فَالْتَّمْسُوا نُورًا» (الحديد/۱۳) «وَرَاءَ» ظرف نیست بلکه اسم فعل  
است به معنای ارجعوا، فکانه می گوید: إِرْجُوْنَا إِرْجُوْنَا<sup>۲</sup>.

۲- ترادف عطفی: یعنی معانی مختلف در کنار معانی دیگر عطف می شود که گاهی به صورت مفرد می آید و  
گاهی به صورت جمله، مثل «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هُضْمًا» (طه/۱۱۲) ظلم و هضم در حقیقت  
یک معنا را می خواهد بددهد: نه از ستمی می هراسد و نه از کاسته شدن آنها.

یا مثل: «لَا تَبْقَى وَ لَا تَذَرُ» (المدثر/۲۸): نه باقی می گذارد و نه رها می کند.  
یا مثل: «إِنَا أَطْعَنَا سَادَتَنَا وَ كَبِرَائِنَا» (الأحزاب/۶۷): هردو به معنی بزرگان گاهی ترادف عطفی به صورت  
جمله است مثل: «فَمَا وَهْنَا لَمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ مَا ضَعْفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا» (آل  
عمران/۱۴۶): سستی نور زیدند.... و ناتوان نشدن و تسلیم دشمن نگردیدند . یعنی ایستادگی  
کردند که با سه تعبیر آمده است.

یا مثل: «أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَا لَا نَسْمَعُ سَرْهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ» (زخرف/۸۰)  
یا مثل: «لَا يَمْسَنِفُوهَا نَصْبٌ وَ لَا يَمْسَنُوهَا لَغْوَبٌ» (فاطر/۳۵): نصب یعنی رنج و لغوت یعنی درماندگی.  
یا مثل: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفَقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ» (التوبه/۶۰)

که در تمام این موارد با واو عطف معنایی پس از معنای دیگر آمده که قریب به هم هستند

۳- تأکید با او: مانند: «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطَايَاهُ أَوْ إِثْمًا» (نساء/۱۱۲)  
«عذرًاً أونذرًاً» (المرسلات/۶)

۱- البرهان، ج ۳۸۵/۲

۲- الاتقان، ج ۱۹۷/۳

که در این موارد هم در معنای نزدیک هم با او عطف شده و مرتبه‌ای از معنای قبلی را نشان می‌دهد.

۴- تأکید در ابتدای کلمه‌ای در ذکر بیان مطلبی و قصه‌ای با کلمه دیگر که در علوم قرآن به آن تشابه لفظی گفته‌اند و کتاب «دره التنزیل» منسوب به اسکافی در این باره تألیف شده و نمونه‌های آن در قرآن بسیار است که به عنوان نمونه به چند مورد آن اشاره می‌شود:

الف: «مالفينا عليه آباءنا...» (البقره/١٧٠) و «ماوجدنا عليه آباءنا...» (القمان/٢١)

ب: «... فانفجرت منه أثنتي عشره عينا...» (البقره/٦٠) و «... فانجست منه إثنتي عشره عينا...» (اعراف/١٦٠)

ج: «فأزلهم الشيطان...» (البقره/٣٦) و «فوسوس لهم الشيطان...» (الاعراف/٢٠)

د: «قالت رب أني يكون لي ولد» (آل عمران/٤٧) و «قالت أني يكون لي غلام...» (مریم/٢٠) و نمونه‌های بسیار دیگر.

۵- از نکات و اقسام ترادف روشی است که مفسران برای اثبات اعجاز و فصاحت قرآن بکار گرفته و نشان داده‌اند که قرآن چگونه از واژگانی استفاده کرد که می‌توانست از واژه‌ای دیگر استفاده کند، اما زیبایی و عمق معنای بیشتر در یک لفظی نهفته است که شاید در دیگری نباشد، مثلًاً چرا خداوند به جای «لاشک» «لاریب» را به کار برد؟ یا به جای «ماکنت تتلوا من قبله فی کتاب» «و ما کنت تقرأ» را به کار نگرفته است؟

یا مثلًاً «لقد آثرک الله علينا»، بهتر از لقد فضلک الله علينا است. یا مثلًاً «والصلح خير لكم» فرمود و نفرمود «والصلح أفضلكم» که همه اینها به فصاحت و زیبایی کلام بر می‌گردد و با اندکی تأمل زیبائی آن مشخص است.

و جالب‌تر اینکه در مواردی هر دو کلمه را قرآن بکار گرفته ولی به مناسبت خودش مثل: «ماجعل الله لرجل من قلبين في جوفه» (احزاب/٤) در مقایسه با «انی نذرت لک ما فی بطني محرراً» (آل عمران/٣٥) که با وجود اینکه بطن و جوف هر دو به یک معناست، جوف را برابر اولی و بطن را برای دومی بکار برد است.

در تمام این موارد هر چند تعبیرات قرآنی در کلمات به ظاهر متراծ آمده، اما حقیقتاً هیچکدام را نمی‌توان جانشین دیگر کرد. ممکن است بگویید مکه با بکه فرقی ندارد اما در همین هم نکته‌ای است.

قرآن پژوهانی<sup>۱</sup> به احصاء این کلمات نشان داده اند که اگر کلماتی در قرآن بکار رفته که به ظاهر مرادف دارد اما معنای متفاوت دارد. مثلاً در آیه شریفه «وَإِن يُونس لَمِن الْمُرْسَلِينَ إِذَا أَبْقَى إِلَى الْفَلَكِ الْمَشْحُونَ» (الصفات/۱۴۰ و ۱۳۹) - «أَبْقَى» را مرادف با «هرب» گرفته‌اند. اما «أَبْقَى» فرار بدون ترس است و یونس(ع) بعون ترس و با آگاهی مردم از شهر بیرون رفت. از خدای خود فراری نشد، از مردم خود فراری شد . و این فرار غیر از آن فرار همراه با ترس است آنجا که می فرماید: «كَأَنَّهُمْ حَمْرٌ مُسْتَنْفَرٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» (المدثر / ۵۰ و ۵۱) مانند خران رمنده‌ای هستند که از پیش شیری گریزان است . در اینجا فرار الاغ از ترس است و غیر از «أَبْقَى» و حتی «هرب» است.

اما واژه‌های: اثر، فضل، اختیار، اصطفی ابن فارس<sup>۲</sup> می‌گوید: اثر به معنای تقديم الشيء است . راغب<sup>۳</sup> می‌گوید: اثر برای فضل و ایثار تنصل است . ابوهلال عسگری<sup>۴</sup> می‌گوید: ایثار اختیار مقدم است و شاهد بر آن آیه: «قَالُوا تَالِهُ لَقَدْ آثَرَ اللَّهُ عَلَيْنَا» (یوسف/۹۱) ای قوم اختیارک علینا یا فضل الله .  
فضل: مشتق از فضل به معنای زیادت است، اما زیادت أدنى بر اعلی، اما این چنین فضلى در قرآن نیامده، مثلاً: «فَضْلُ اللَّهِ الْمُجَاهِدِينَ، عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (النساء/۹۵) و «وَاللَّهُ فَضَلَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» (النحل/۷۱) که در اینجا به معنای زیادت در خیر و ثواب آمده و زیادت شيء بر شيء است.  
اختیار: ابن فارس می‌گوید<sup>۵</sup>: به معنای عطف و میل و انتخاب و تمایل است، در نظر راغب اختیار طلب ماهو خیر و فعل است و علاقه بین اختیار و خیر روشن است . «إِخْتَارُ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» (الأعراف/۱۵۵)، «أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (طه/۱۳).

اصطفاء: راغب اختیار و اصطفاء را یکی می داند، منتهی اصطفاء را ابن فارس<sup>۶</sup> انتخاب بی شائبه و خالص می داند که در آن هیچ نفع مادی نیست : «اَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ» (الصفات/۱۵۳)، «... إِنِّي إِصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرَسَالَتِي...» (الاعراف / ۱۴۴).

۱- الترادف في القرآن/۱۳۶.

۲- مقاييس اللغة، ج ۵۳/۱.

۳- مفردات، مادة اثر.

۴- فروق اللغة/۱۱۸.

۵- مقاييس اللغة، ج ۲۳۲/۲.

در مجموع ایشار لفظ عام است و به معنای تقدیم است اما تفضیل لفظ خاص است که مراد از آن زیادت بر خیر است. اما اختیار انتخاب اعم است و احطفاء خالص است.

مثالهایی دیگر از هم معنایی نسبی (ترادف) در قرآن:

از آنجا که پیش از این توضیح دادیم که ترادف به معنای واقعی آن در قرآن وجود دارد و هم معنایی در قرآن با تسامح عرفی مطرح است، از این رو به نمونه‌ای از واژه‌های بکار رفته در قرآن اشاره می‌کنیم:

- ۱ - فلك، سفينة، جاريه؛ به معنای کشتی.
- ۲ - ذنب، اثم، سيءه، خطئه، جناح، سوء، فحشاء، منكر، فسق؛ به معنای گناه.
- ۳ - عمل صالح، خير معرفه، بر، احسان

جمع‌بندی:

- ۱ - طرح مسئله ترادف و اثبات آن در قرآن هدف اصلی قرآن پژوهان و لغت‌پژوهان نبوده است، بیشتر در جهت فهم قرآن و اثبات اعجاز آن بوده به ویژه برای کسانی که در جهت انکار آن برآمده بودند، چنانکه پیشینه ترادف در توضیح حروف سبعه و تأکید در قرآن بوده یا ترادف را در بحث متشابهات لفظی آورده‌اند.
- ۲ - اهداف منکرین ترادف و جهتگیری آنها متفاوت بوده است، عده‌ای ترادف را در لغت می‌پذیرفته‌اند، اما به لحاظ فصاحت و بلاغت قبول نداشتند و استعمالش را در قرآن برخلاف می‌دانسته‌اند و عده‌ای هم در قرآن و هم در لغت عرب منکر شده‌اند.
- ۳ - اصل در عدم ترادف است و اگر در جایی می‌خواهد ترادف اثبات شود، در صورتی است که معنای واحد باشد یا غرض بیان قرآن کلیت معنا باشد و نه خصوصیات و جهت آن
- ۴ - نکته آخر آنکه هر چند در میان لغویان، لغا تی مرادف لغات دیگر شناخته شده اما با احصاء دسته‌ای از آنها معلوم شد که ترادف نیست، لذا باید پذیرفت که در آن نکاتی ظریف وجود دارد که قرآن در نظر گرفته و بکارگیری آنها وجهی از وجود اعجاز است.

## آیات مشکل از ناحیه جمله‌ها:

مقدمه:

همانطوریکه مطرح شد آیات مشکله و یا غریب القرآن یا از ناحیه مفردات است و یا از ناحیه جمله‌ها. در ناحیه مفردات بحث شد که با یک سری الفاظی روبرو هستیم که درک معنا را برای ما مشکل می‌کند و مفردات در باب اشتراک لفظی و معنوی و تضاد و ترادف مطرح شد، حال پیرامون جمله‌ها و کلمات بحث می‌کنیم که به دلایلی یا به لحاظ کلامی، یا به لحاظ اجتماعی یا به لحاظ فقهی و یا به لحاظ تاریخی مورد اشکار واقع می‌شوند و فهم معنا را دچار مشکل می‌کنند.

مطلوب اول: آیاتی که جنبه دشواری و مشکل از ناحیه مباحث کلامی است : یعنی به دلیل اختلاف مذاهب کلامی و برداشت‌هایی که از این نوع آیات شده اشکالاتی بوجود آمده است. و از جمله این آیات که بسیار مهم است آیه تطهیر می‌باشد که قدری در باره آن بحث می‌شود: «...إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ يَطْهِرُكُمْ تَطْهِيرًا» (الاحزاب / ٣٣) در باره این آیه روی الفاظ مختلف بحث شده : **أنما** – **يريد** – **لذذهب** – **الرجس** – **أهل البيت** – **تطهير**.

قبل از اینکه به خود آیه بپردازیم، در باره این آیه از ۶ جهت بحث و نزاع کلامی است که:

- ۱ - این که خدا اراده کرده پلیدی را بردارد، این اراده چیست؟
- ۲ - ذهاب و بردن چیست؟
- ۳ - رجس و پلیدی چیست؟
- ۴ - اهل بیت به چه معناست و شامل چه کسانی است؟
- ۵ - مراد از تطهیر چیست؟
- ۶ - آیا آنها دلالت بر حصر می‌کند یا نه؟ اگر دلالت بر حصر می‌کند به چه معناست؟ حصر حقیقی است؟  
یا حصر اضافی؟ ....

شیعه می‌گوید: اهل بیت گروهی خاص هستند و اراده هم یک اراده تکوینی است و ذهاب رجس و پلیدی (یعنی گناهان) و تطهیر هم یک امر تکوینی است، یعنی خداوند برای یک گروه خاصی تکویناً عصمت را آورده است.

در مقابل این نظریه، نظریه رایج در اهل سنت است که اراده را اراده تشریعی گرفته اند و گفته‌اند که رجس و پلیدی را خدا خواسته است که در خانواده پیامبر (ص) نباشد و مراد از اهل بیت یا زین پیامبر (ص) است یا شامل زنان پیامبر (ص) و خانواده پیامبر (ص) می‌باشد و طبعاً معنا و مفهومی از این آیه دال بر عصمت و پاکی از گناه استفاده نمی‌شود. این خلاصه دو جریان فکری است که نزاعهای کلامی را در بی‌داشته است و این طبعاً جهتگیری و کلیت بحث است.

بنابراین مسئله این است که اهل بیت به چه معناست؟ خصوصاً اگر توجه به سیاق آیه بکنیم که هم قبل از این قسمت آیه و هم بعد از این قسمت آیه راجع به زنان پیامبر (ص) است که مثلاً اینطور باشید، این کارها را نکنید و... حالا این چه استدلالی است که راجع به یک گروه خاصی است و شامل زنان پیامبر (ص) نمی‌شود؟

اهل بیت در لغت: اهل در لغت به معنای خانواده است، اعضای جامعه کوچک منزل مانند زن، پسر، دختر، حتی شامل داماد و خدمتگذار و کسانیکه در شعاع زندگی مرد صاحبخانه زندگی می‌کنند می‌شود.<sup>۱</sup>

اهل بیت در اصطلاح: بیشتر به همسر و فرزندان اطلاق می‌شود، به دلیل قید «بیت» که در کنار اهل، این قید را اضافه می‌کند و آن مسئله در زیر یک سقف قرار گرفتن است. فرق بین اهل و آل: هردو یک لفظ و یک معنا دارند، لذا گاهی می‌گویند: اهل بیت و گاهی آل بیت، گرچه کلمه آل مخصوص انسانهاست و باید به اسم علم اضافه شود و مضاف الیه آن مشهور و معتبر باشد، در صورتیکه این شرایط در اهل لازم نیست، اهل مکه، اهل حرم می‌گویند، اما آل مکه نمی‌گویند. بیت، به معنی جای بیتوته و سکونت است و هر کس از خاندان و عائله در خانه و پیوند با او داشته باشد، به سبب یا نسب یا دین اهل بیت گویند<sup>۲</sup>

---

۱- فراهیدی، العین، ص ۴۵؛ جوهری، الصحاح، ج ۴، ص ۱۶۲۸؛ راغب اصفهانی، مفردات ۹۶.

۲- منبع قبلی.

## استعمال اهل بیت در قرآن

در قرآن کریم اهل گاهی در معنای عام استفاده شده و به همه خویشاوندان نزدیک فرد مانند پدر، مادر و خواهر و عمه و خاله و فرزندان آنها استعمال شده است : «و ان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهله» النساء / ۳۵ و گاهی عامتر از آن: «رب اجعل هذا بلدا ءاماًنا و ارزق اهله»(البقره، ۱۲۶) و یا به صورت خاص: «إذ قال موسى لأهلة إني ءانست ناراً» (نمل/۷) که به زن و فرزند اطلاق شده و به افراد خاصی از خاندان با قرینه اطلاق گردیده است. چنان که در قرآن در باره فرزند نوح می فرماید: «انه ليس من أهلك إنه و عمل غير هود/۴۶) و این در برابر درخواستی است که نوح می کند: «إِنَّ ابْنَيْ مِنْ أَهْلِي وَ إِنْ وَعَدْكُ الحق» (هود/۴۶). از این رو، کلمه اهل می تواند شامل همه این موارد باشد.

اما نسبت به ترکیب کلمه اهل و بیت، باید گفته شود، واژه اهل بیت سه بار در قرآن کریم به کار رفته است:

۱ - در داستان موسی آن گاه که نوزادی کوچک بود و خانواده فرعون او را پیدا کردند و پستان هیچ زنی را به دهان نمی گرفت، خواهر موسی به آنان گفت: «هل أدلکم على أهل بيت يكفلونه و لكم»(قصص/۱۲) آیا می خواهید که من شما را بر خانواده ای که دایه این طفل شوند راهنمایی کنم.

۲ - در داستان ابراهیم آن گاه که همسرش از بشارت ملائکه که مژده دادند اسحاق به دنیا خواهد آورد، به شگفتی آمد، قرآن چنین گزارش می دهد: «اتعجبین من أمرالله رحمت الله و برکاته عليكم أهل البيت»(هود/۷۳) فرشتگان به او گفتند: آیا از کار خدا شگفتی می نمایی و حال آن که مهر و بخشایش خدا و برکات او بر شما خاندان است

۳ - در داستان دستور به همسران پیامبر که در چند آیه و همگی با ضمیر مؤنث فرامین و یادآوری هایی به آنان می کند و یک باره در خطاب به پیامبر از اهل بیتی سخن می گوید که با ضمیر مذکور تعبیر شده است: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يظهركم تطهيراً»(احزاب/۳۳) همانا خداوند می خواهد از شما خاندان پیامبر، پلیدی را ببرد و شما را پاک کند، پاکی کامل، و آنگاه در ادامه آیه مجدداً خطاب به زنان پیامبر با همان ضمیر مؤنث ادامه می یابد.

تفاوتش که میان این سه کلمه وجود دارد، کلمه اهل بیت در آیه نخست، به صیغه نکره آمده نه به صیغه معرفه، یعنی اهل البيت، و مشخص نیست که منظور از خانواده چه کسانی هستند، همه خانواده یا

برخی از افراد آن و در آیه دوم نیز کلمه شامل همه افراد این خاندان که به صورت معرفه آمده مطرح شده است. اما در آیه سوم، چون استعمال کلمه در سیاق آیات مربوط به زنان پیامبر است.

احتمالات در معنای اهل بیت در آیه ۳۳ سوره مبارکة احزاب:

در این که اهل بیت شامل چه کسانی است چند احتمال مطرح شده است

۱ - منظور تنها زنان پیامبر باشد.

۲ - منظور زنان پیامبر و همه خانواده پیامبر یعنی تمام کسانی که صدقه بر آنان حرام است باشد . مثل عموماً و پسرعموها، ابوطالب، عباس، همه بنی‌هاشم، آل عباس، آل عقیل.

۳ - گروهی خاص و معین به تفسیر پیامبر باشد . یعنی مصدق این اهل بیت توسط پیامبر (ص) تعیین شده باشد و آنگونه که قرآن کریم در سوره نحل آیه ۴۴ فرموده «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ ذِكْرًا لِتَبَيَّنَ  
النَّاسُ مَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمْ» پیامبر(ص) این آیه را تفسیر کرده باشد.

در باره نظر اول، برخی از مفسران اهل سنت به دو دلیل اعتقاد دارند که مراد زنان پیامبر (ص) هستند: ۱ - به قرینه جمله‌های پیش و پس این فراز قرآنی که در باره همسران پیامبر آمده است، ۲ - روایتی از ابن عباس به گزارش عکرمه <sup>۱</sup> نقل می‌کنند که او گفته است : این آیه در باره زنان پیامبر نازل شده است. البته علقمه نقل می‌کند که عکرمه خود همواره در بازار فریاد می‌زد که این آیه در باره زنان پیامبر نازل شده است.<sup>۲</sup> و در جایی دیگر آمده است که او می‌گفت: من با هرکس که منکر این معنا است مباھله می‌کنم.<sup>۳</sup>

این نظریه توسط مفسرینی چون مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰هـ) نقل شده<sup>۴</sup> و به کسانی چون عطا، سعید بن جبیر و محمد بن سائب کلبی و عروه بن زبیر نسبت داده شده است.<sup>۱</sup> و نظریه رایج میان خوارج و ابااضیه است.<sup>۲</sup>

۱ - سیوطی، الدر المتشور، ج ۶، ص ۶۰۲؛ نیشابوری، الوسيط، ج ۳، ص ۴۷۰.

۲ - تفسیر طبری، ج ۱۲، ص ۱۳، ح ۲۱۷۴۰.

۳ - ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۱۳.

۴ - تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۲۸۹.

## اشکالات این نظریه:

اما اشکالی که به این احتمال گرفته اند – صرف نظر از این که روایت ابن عباس در آثار تفسیری وی چون تنویر المقباس فیروزآبادی و طریق روایت تفسیری او از ابن ابی طلحه نیامده و نقلی که سیوطی می‌کند تنها از عکرمه می‌آورد<sup>۱</sup> – خود عکرمه از خوارج و دشمنان سرسخت علی بوده است.<sup>۲</sup> اگر مراد تنها زنان پیامبر بود، باید خطاب در آیه مانند آیات پیشین با تأثیث آورده می‌شد و می‌گفت: *إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيذْهَبَ عَنْكُنَ الرِّجْسُ أَهْلُ الْبَيْتِ* و *يَطْهَرُ كُنْ تَطْهِيرًا*.<sup>۳</sup> همان طور که جمله‌های بعدی با ضمیر مؤنث آورده شده است.

۳- وانگهی در هیچ لغتی نیامده است که اهل بیت مراد تنها همسران هستند،<sup>۴</sup> شأن نزول هم نقل نشده که این فراز از آیه در حق زنان وارد شده باشد و یا قرینه ای در کلام باشد که مراد تنها زنان پیامبر باشد.

۵- و اما استناد خوارج به روایت ابن عباس نیز توسط مفسرینی از اهل سنت مانند ابی حیان اندلسی (م ۷۵۴) مورد تردید قرار گرفته<sup>۵</sup> و ابن کثیر نیز گفته است که اگر منظور از این روایت آن باشد که مراد و مصدق آیه تنها زنان پیامبر باشند و نه دیگران، این سخن صحت ندارد، زیرا روایات و احادیث فراوانی این نظر را رد می‌کند.<sup>۶</sup>

اما نسبت به احتمال دوم (هم زنان و هم خانواده پیامبر (ص)), گروه بیشتری از مفسران اهل سنت نظر داده و گفته‌اند منظور از اهل بیت پیامبر، زنان و خانواده او همچون فاطمه، حسن و حسین و داماد پیامبر(ص) علی و همه کسانی که صدقه بر آنان حرام است می‌باشد.

البته این نظریه بر دو قسم تقسیم می‌شود، گروهی می‌گویند زنان پیامبر حتماً داخل اهل بیت هستند، ولی شامل آنان و دختر و فرزندان و همسر او می‌گردد. نسبت به ازواج - خانه آنان

۱- الدر المنشور، ج ۶، ص ۶۰۳؛ قرطبي، الجامع الأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۸۲.

۲- اطفیش، محمد بن یوسف، تيسیر التفسیر، ج ۱۰، ص ۲۵۵.

۳- ابن جزی، التسهیل لعلوم التنزيل، ج ۲، ص ۱۸۸؛ ابی حیان، البحر المحيط، ج ۸، ص ۴۷۹.

۴- البحر المحيط، ج ۸، ص ۴۷۹.

۵- تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۱۳.

محل نزول وحی است که نباید ناپاک باشد و خطاب آیه به آنان می باشد.<sup>۱</sup> و در برابر این پرسش که اگر آیه شامل زنان پیامبر می باشد، پس چرا آیه با لفظ مذکور بیان شده، چنین پاسخ داده اند که چون شامل پدران همسران آنان می شده است.<sup>۲</sup> یا چون پیامبر داخل اهل بیت می شده، از باب غلبه ضمیر مذکور به خاطر او آورده شده است.<sup>۳</sup>

و نظریه دوم، قول کسانی است که این عمومیت را شامل همه خاندان پیامبر، از همسران، فرزندان و نزدیکان و همه کسانی می دانسته است که صدقه بر آنان حرام می باشد، چون به گونه ای واپستانگی به پیامبر دارند.

این نظر بر نقلی از زید بن ارقم مبنی است که از او پرسیدند : اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند و آیا زنان پیامبر از اهل بیت پیامبر به شمار می روند، زید گفت زنان نیز جزو اهل بیتند، اما اهل بیت پیامبر کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است، یعنی آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس.<sup>۴</sup>

استناد این نظریه بیشتر بر لغت اهل بیت و اقوال برخی مفسرین مبنی شده است و در مجموع میان نظریات، قولی شاذ و نادرست است.<sup>۵</sup>

اما اشکالات این نظریه:

۱ - هر چند که ضمیر «کم» در اینجا اشکالی ندارد که به صورت جمع مذکور استعمال شود از باب غلبه، اما اطلاق آنها بر مجموعه ای عظیم از اهل بیت بی معناست چون اراده خداوند در باره یک چنین جمعیتی خصوصیتی ندارد (چرا که با مردم دیگر چه فرقی دارند؟ خصوصیتی ندارد که فقط اینها مد نظر باشند)

۱ - ابن عطیه، المحرر الوجيز، ج ۴، ص ۳۸۴

۲ - البحر المحيط، ج ۸، ص ۴۷۹

۳ - نیشابوری، نظام الدین، تفسیر غرائب القرآن، ج ۵، ص ۴۶۰؛ تیسیر التفسیر، ج ۱۰، ص ۲۵۵

۴ - البحر المحيط، ج ۸، ص ۴۷۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۱۳

۵ - ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج ۱۵، ص ۴۲۱

۲ - این نظریه هر چند از نظر لغت است اما با توجه به اینکه الف و لام الیت معرفه است ناظر به بیت

خاص است و نه شامل مجموعه بزرگ خانواده پیامبر(ص)

۳ - قرینه‌ای قرآنی بر این احتمال وجود ندارد و به همین دلیل هم در اهل سنت این نظریه که مراد از اهل بیت شامل این مجموعه بشود مورد پذیرش قرار نگرفته است.

اما نظر دیگری که از آغاز توسط جمعی از صحابه پیامبر و برخی از مفسران اهل سنت و همه مفسران شیعه مطرح شده، این است که آیة تطهیر در شأن اصحاب کسائے – یعنی حضرت محمد (ص)، علی(ع)، فاطمه(س)، حسن(ع) و حسین(ع) نازل شده است و منظور از اهل بیت آنان هستند. این نظریه به استناد شواهد و قرایین و روایات فراوانی از پیامبر و صحابه و به ویژه زنان پیامبر می‌باشد.

### شواهد بر تأیید نظریه سوم

نکته مهم این نظریه این است که هر چند لغت و سیاق آیات با نظریه های پیشین منافاتی ندارد، اما دو نکته را نمی‌توان فراموش کرد:

۱- بدون شک رسول گرامی اسلام، آگاه‌ترین مردمان به قرآن در جهت تبیین معانی، اشارات و اهداف آن و به هنگام اشتباه امور، مرجع و ملاذ دیگران است . قرآن کریم به صراحة این مسئولیت تفسیری را به عهده ایشان گذاشته و فرموده : «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْذِكْرَ لِتَبَيَّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمْ» (نحل/۴۴) و قرآن را به تو فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که به سوی آنان فرو فرستاده شده است روشن بیان کنی . به همین دلیل پیامبر در موارد بسیاری که در ابتدا گمان می‌رود معنایی دارد که از ظاهر اتفاقاً می‌شود، دست به کار شده و به توضیح و تبیین آن پرداخته است.<sup>۱</sup> و یا مصاديق آیه را بیان می کرده است.<sup>۲</sup> طبعاً اگر در جایی پیامبر تفسیر آیه‌ای را بیان کردن، یا مصدق آن را به صورت انحصری مشخص نمودند، جای بیان برای

۱ - به عنوان مثال از این نمونه‌ها در تفسیر ۱۸۷ سوره بقره در معنای خیط ایض و اسود در تفسیرها نقل شده است . ر.ک: الدر المتنور، ج ۸، ص ۴۷۶.

۲ - چنان که در آیه ۱۹۷ سوره بقره «الحج اشهر معلومات» که معنای رث و فسوق و جدال در حج را توضیح داده است . همان، ص ۵۲۸.

دیگران باقی نمی‌ماند و معنا ندارد که قول عکرمه و حتی ابن عباس - اگر ثابت شود که قول وی است - بر پیامبر مقدم داشته شود و این معنا همان چیزی است که بنابر اخبار فراوان از منابع و طرق اهل سنت و شیعه نقل شده است که پیامبر فرموده : اهل بیت پیامبر فقط اهل کسا هستند و آنان به استناد این آیه مبارکه، از تمامی گناهان پاکیزه‌اند چون خداوند اراده کرده است که مطهر باشند. این روایات بر چند دسته هستند:

الف) روایاتی که شأن نزول آیه را بنابر نقل عایشه و ام سلمه و ابوسعید خدری، واشله بن اسقع و انس بن مالک، از صحابیان پیامبر نقل می‌کنند، یا خود آنان می‌گویند یا از پیامبر نقل می‌کنند «نزلت هذه الاية في خمسه ».<sup>۱</sup> این آیه در باره پنج نفر یعنی پیامبر و فاطمه، علی، حسن و حسین(ع) نازل شده است. و هیچ روایتی از پیامبر نداریم که با این خبر معارضه داشته باشد

ب) روایاتی که بسیار نقل شده، با اختلاف مقدار آن توسط صحابه پیامبر - به اندازه مشاهده و حضور خود در هنگام نماز در مدت شش ماه تا نوزده ماه -، که دیده‌اند پیامبر هرگاه که برای نماز بیرون می‌رفت به در خانه فاطمه می‌آمد و می‌گفت: الصلاة يا اهل البيت . «انما ي يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يظهركم تطهيرًا».<sup>۲</sup> این روش به شیوه عملی و برای آن که مصدق بودن اهل بیت دقیقاً مشخص شود و کسی نتواند در اصل آن تردید کند (در مدت طولانی) تکرار شده است.

ج) دسته‌ای از روایات که عایشه یا ام سلمه به هنگام وقوع داستان و نزول آیه از پیامبر درخواست حضور در جمع اصحاب کسا را می‌کنند و می‌پرسند که آیا از جمع آنان نیستند، ولی پیامبر با تعبیرهای مختلف می‌فرماید: إنك إلى خير، انت من ازواج النبي<sup>۳</sup> و تعبیرهای دیگر که به صراحة یا با کنایه - طبق این نقلها - آنان را از اهل بیت نمی‌شمرد و در برخی روایات می‌فرماید: و انت

۱ - این روایات را طبری در تفسیر جامع البيان، ج ۱۲، ص ۹ آورده است.

۲ - جامع البيان، ج ۱۲ (جزء ۲۲)، ص ۹؛ کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۲۵۷؛ لباب التأویل، ج ۳، ص ۴۶۶؛ الدرالمتشور، ج ۶، ص ۶۰۷-۶۰۴؛ تفسیر القرآن العظيم، ج ۳، ص ۱۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۵۹؛ الجامع الصحيح، ج ۵، ص ۳۵۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۸؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۲۰۵.

۳ - همان منابع.

من اهلی<sup>۱</sup>، تو از اهل من هستی، یعنی با این اصطلاح قرآنی که معنای مخصوص می‌دهد، نیستی.

این بیانات نیز در روایات و منابع شیعه از امام علی، حضرت زین العابدین، امام صادق و امام رضا هم نقل شده است.<sup>۲</sup>

د) روایات فراوانی از ائمه علیهم السلام که همه آن بزرگواران فرموده‌اند مراد اصحاب خمسه هستند.

۲- نکته دیگر در تأیید نظریه، این که سیاق قرآن هیچ ابابی از اراده خاص از اهل به اصحاب کسا را ندارد، و بلکه سیاق به همان حال باقی می‌ماند، چه قبل از این فراز و چه بعد از این فراز، بی هیچ انقطاع و گسترنگی و بدون هیچ گونه ناهمانگی و تغایر، چون مخاطب این آیات همگی در مرحله اول پیامبر می‌باشد، نه زنان آن حضرت: «يا ايها النبى قل لازوجك إن كنتن تردن الحيوه الدنيا...» تا جایی که می‌گوید: «وأذْ قُولَ للذِّي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ»، و در ادامه آیات به سخن از پیامبر و با آن حضرت و با مؤمنان در باره شئونات پیامبر می‌پردازد. این آیات پیامبر را فرمان داده که زنان خود را به اموری آگاه سازد و از این جهت که او پیامبر و صاحب رسالت است، روشی سازد که حفظ خانه نبوت و رسالت چیزی جز حفظ اصل رسالت نیست.

وانگهی این فراز قرآنی نتیجه گیری از تمام تذکراتی است که به زنان پیامبر داده شده، چون نمی‌خواهد از ناحیه زنان که نسبت سببی با پیامبر دارند و مجازاً به پیامبر پیوند خورده‌اند، آسیبی به مقام رسالت و نبوت و اهل بیت او که انتساب آنان حقیقی است برسد . به همین دلیل، بیت در آیه با الف و لام عهد آمده تا اشاره به این نکته شود که مراد از بیت در اینجا، خانه مسکونی که پیش از این در باره بیت مسکونی پیامبر در نسبت به زنان پیامبر فرمود: «وَقَرْنَ فِي بَيْوَتِكُنْ»، نیست. در آنجا با صیغه جمع مؤنث و خطاب به زنان پیامبر فرمود، چنانکه پس از فراز آیه تطهیر، باز همان بیت مسکونی در خطاب به زنان استعمال شد: «وَأَذْكُرْنَ مَا يَتَلَى فِي بَيْوَتِكُنْ» (احزاب، ۳۴) اما در اینجا با ضمیر مذكر و جمع و با الف و لام عهد و در خطاب به پیامبر آمده که نشان می‌دهد منظور از اهل‌البيت، آن اهل و آن بیت در

۱- طبری، همان، حدیث شماره ۲۱۷۳۲

۲- تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۳۲۴؛ بحار الانوار، ج ۳۵ ص ۲۲۳ و ۲۲۷؛ التبيان، ج ۸، ص ۳۰۷-۳۰۹.

فرازهای پیشین نیست و بر فرض که منظور از بیت، خانه مسکونی باشد، اشاره به خانه خاصی است که رسول اکرم در آن اهل کسا را گویدآوری کرد و شاهد بر این مطلب روایت ام سلمه است که او را اهل خود قرار داد و نه از اهل بیت خویش<sup>۱</sup> و در روایتی دیگر فرمود: تو از زنان پیامبر هستی و نه از اهل‌البیت.<sup>۲</sup>

و البته نکات و شواهد دیگری از متن آیه در جهت اختصاص اهل بیت به اهل کسا - افروزن بر روایات - وجود دارد که در این زمینه کسانی که به طور اختصاصی در تفسیر این آیه کتاب نوشته‌اند مطرح کرده‌اند، از آن جمله آقای جعفر مرتضی عاملی (۱۳۶۳ش)، در تفسیر آیه تطهیر، مجمع الانوار، یا آیه تطهیر و حدیث کسا، از سیدحسین موسوی کرمانی (۱۳۹۱ق)، اهل بیت یا چهره درخشنان در آیه تطهیر، شهاب الدین اشراقی و محمد فاضل لنکرانی (م ۱۳۴۹)، آیه التطهیر، محمد مهدی آصفی (۱۴۱۱ق) و در تفسیر المیزان ذیل همین آیه<sup>۳</sup> که از ذکر آن خودداری می‌شود.

---

۱ - جامع البيان، ج ۱۲، ص ۱۱، ح ۲۱۷۳۲.

۲ - همان، ح ۲۱۷۳۴.

۳ - المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۱.

## پاسخ به شباهات

مفسران شیعه در پاسخ به این شباهه که اگر این روایات و قراین دلالت بر منظور خاص از اهل بیت می‌کند، پس نسبت به سیاق آیات که در باره زنان است چه می‌گویید، چنین پاسخ داده‌اند.

۱ - وقتی سیاق و نظم می‌تواند دلیل و حجت باشد که بدانیم همه این مجموعه در یکجا نازل شده است، با این که هیچ کس نگفته است که آیه تطهیر با آیات پیشین در خطاب به زنان پیامبر و پشت سر هم نازل شده و یا همزمان با آیات پیشین نازل شده باشد

۲ - وقتی سیاق و نظم می‌تواند دلیل و حجت باشد که بدانیم گوینده از آغاز تا پایان سخن در مقام بیان یک موضوع بوده است، تا بخشی از سخن وی قرینه بخش دیگر باشد اما اگر در جایی خواست به صورت جمله معترضه بیلورد، یا موضوع را عوض کرد چنانکه در آیات بسیاری چنین بوده است مانند آیات ۱۴۹ سوره بقره تا ۱۵۸ که در باره جهت قبله شهادت و حیات و اعمال حج و مسائل دیگر آمده است که نمی‌توان از یک آیه ای برای آیه دیگر به استناد سیاق استفاده کرد.

۳ - اگر معلوم شد که گوینده در صدد بیان یک موضوع نیست، بلکه می‌خواهد چند مسئله مختلف را که از نظر احکام و موضوع متفاوت هستند را برشمارد، هر چند زیر یک هدف کلی و جامع قرار گیرد، سیاق به دلالت خاص آسیبی نمی‌رساند و از این نمونه در قرآن فراوان است. (به عنوان نمونه در سوره یوسف آیه ۲۸ و ۲۹، سوره قیامت آیه ۱۳-۲۰)

۴ - قرینه سیاق، همواره مستلزم وحدت موضوع و حکم نیست، بلکه وسیله شناخت فضا و روشن کردن جهت سخن است، زیرا ممکن است شیوه بیان ایجاب کند که گوینده برخی از جنبه‌های دیگر مسئله مورد نظر را گرچه از نظر طبیعت و ماهیت با آن اختلاف داشته باشد، بیان کند. و یا به صورت جمله معترضه بیان کند، که موارد جمله معترضه در قرآن بسیار فراوان است . شاهد بر مطلب، روایت امام باقر(ع) است که می‌فرماید: إن الآیه ل تكون اولها فی الشی و آخرها فی الشیء و هو کلام متصل يتصرف على وجوه .<sup>۱</sup> آیه‌ای آغازش در باره یک موضوع و آخر آن

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲؛ بحار الانوار، ج ۸۹ (بیروت)، ص ۹۵، ح ۴۸.

در بلوه موضوع دیگری است و سخن دارای پیوندی است که قابل تصرف بر چندین وجه است.<sup>۱</sup>

۵ - و بالاخره ظهور سیاقی در صورتی قابل استناد است که قرینه ای برخلاف نباشد، در حالی که افزون بر روایات سبب نزول و تکرار گفتار پیامبر در خطاب به فاطمه و خانواده او، ضمیر این خطاب را برخلاف آیات پیشین با ضمیر جمع مذکور می آورد که این ظهور سیاقی پیشین در خطاب به زنان را دگرگون می سازد.<sup>۲</sup>

### مراد از اراده در آیه تطهیر

اکنون که معلوم شد اهل‌البیت، کلمه‌ای قرآنی است و در تعریف و تفسیر پیامبر به گروهی خاص از وابستگان او – و نه همه خاندان – به کار گرفته شده است، این پرسش مطرح است که مفاد این آیه «إنما يرید الله» در اراده بر زدودن پلیدی از این خاندان چیست و چه هدفی از بیان آن دنبال می‌شده تا نسبت میان قرآن و اهل بیت روشن شود؟ در باره مفاد این ایه براساس تفاوت مراد و مصدق اهل بیت در میان مفسران اهل سنت و شیعه اختلاف شده، پس از این که در معنای کلی آن میان مفسران شیعه اتفاق نظر است، که خداوند امر و نهی و طلب ترک گناه و پلیدی مانند همسران پیامبر نکرده است، بلکه خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از آنان بزداید و از عیب و گناه کاملاً پاک سازد.<sup>۳</sup> زیرا هدف در این آیه – برخلاف آیات پیشین – مدح، تکریم و تشریف خاص رسول اکرم و اهل بیت آن حضرت می‌باشد و این محبت مبنی بر این که به اوامر و نواهی عمل کنند، نیست؛ چون در آن صورت جمله تکرار همان مطالب پیشین می‌شد، بلکه می‌خواهد پلیدی زدوده شود و طهارت حاصل گردد و شکی در صدق گفتار خداوند و تحقق آنچه که از آن خبر داده نیست و این

۱ - جعفر مرتضی، آیه تطهیر، ص ۴۹-۶۰.

۲ - در این باره ر.ک.المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۳؛ التبیان، ج ۸، ص ۳۴۰؛ مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۳۵۷.

۳ - طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۳.

مستلزم عصمت اهل بیت است که پیامبر داخل آنان است.<sup>۱</sup> شواهد بر تکوینی بودن اراده

خداؤند:

- ۱ - نکته مهم این بیان آن است که اراده خداوند مبنی بر تطهیر اهل بیت، تنها درخواست تقوای دینی با ترک گناه و امتحال اوامر نیست، چون این مسئله شامل همه مسلمانان می‌شود، و قرآن از همه مسلمانان می‌خواهد که تقوا پیشه کنند،
- ۲ - قرآن کریم با تعبیر «آنما» می‌آورد، چون می‌خواهد إذهب رجس و تطهیر و پاک کردن آنان باشد و این معنا با استعمال کلمه «آنما» که دلالت بر حصر اراده در إهاب رجس (بزدن پلیدی) فهمیده می‌شود،
- ۳ - لام «لیذهبا» هم برای بیان علت غایی آمده، یعنی زدودن پلیدی، علت است برای تعلق گرفتن اراده حق نسبت به اذهاب، یعنی، اراده به فعل خود حق تعلق گرفته است، نه این که اراده به فعل دیگری تعلق گرفته باشد و علت تکلیف، زدودن پلیدیها و فراغی ری طهارت و اراده و در نتیجه خواسته تشریعی باشد.<sup>۲</sup>

### نقد نظریه اراده تشریعی

اما در برابر این نظر، عدمة مفسران اهل سنت، اراده در آیه تطهیر را تشریعی دانسته و مراد از آیه را دستور به اجرای احکام اسلامی دانسته اند، بدان جهت که آیه تطهیر در بین آیات مربوط به تکلیف بانوان رسالت است و در مقام تشویق آنان به رعایت اجرای احکام اسلامی است و گفته‌اند: آیه تطهیر بیان‌کننده تشریع این احکام برای پاک کردن زنان و سایر بستگان از گناهان و آلودگیهاست و استدلال این دسته از مفسران آن است که اراده، علت تکلیف به زدودن پلیدیها و فراغی ری طهارت است و لذا امر و نهی به آنها بیش از این آیه برای ثمر بخشی اوامر و نواهی است.<sup>۳</sup>

۱ - جعفر مرتضی، اهل بیت در آیه تطهیر، ص ۱۶۴.

۲ - اشراقی و لنکرانی، اهل الیت یا چهره درخشنان در آیه تطهیر، ص ۸۳-۹۰.

۳ - الزحلی، التفسیر المنیر، ج ۲۲، ص ۱۱؛ قاسمی، محسن التأویل، ج ۵، (جزء ۱۳)، ص ۵۰۷-۵۰۶؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۲۲، ص ۲۵-۲۷.

اما در برابر این استدلال، مفسران شیعه و محققان آنان چنین پاسخ داده اند که اراده در آیه ظهور در معنای تکوینی<sup>۱</sup> دارد و از مجموع ۱۳۸ مورد استعمال آن در قرآن قریب به ۱۳۰ مورد آن در اراده تکوینی استعمال شده است.<sup>۲</sup>

وانگهی در این آیه، اراده به فعل خداوند تعلق گرفته و نه دیگری تا بخواهد از دیگران درخواست و طلب عملی را بنماید. اراده کرده است که اذهاب رجس و تطهیر از اهل بیت شود و اذهاب و تطهیر از قبل خداوند است و ضمیر در کلمة «لذهب» و «یطهرکم» به خداوند بر می‌گردد، چنان که کلمه اراده در جملة «إن كنت تردن الحیوه الدنيا» «احزاب/۲۸» و «و إن كنت تردن الله و رسوله» «احزاب/۲۹» در خطاب به زنان پیامبر، اراده تکوینی آنان است، با این تفاوت که در آیه تطهیر اراده خداوند است و در آن آیات اراده زنان پیامبر است.

---

۱ - طبرسی، مجمع البيان، ج ۷ و ۸، ص ۳۵۷؛ صادقی، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۳؛ صادقی، الفرقان، ج ۲۲، ص ۱۳۲-۱۳۶.

۲ - اشراقی، اهل البیت یا جهه‌های درخشان، ص ۹۰.

## ادامه بحث مشکل القرآن از ناحیة جمله‌ها

آیاتی که جنبه دشواری و مشکل آن از ناحیه مباحث اجتماعی است و آیه مورد بحث که مورد نزاع بیشتری شده است آیه ۳۴ سوره نساء می‌باشد این آیه سه فراز دارد:

۱ - الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما أنفقوا من أموالهم : يعني مردان سرپرست زنان هستند به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را برخی برتری داده و نیز به دلیل آنکه از اموالشان خرج می‌کنند.

۲ - فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله: پس زنان درستکار فرمانبردار و به پاس آنچه خدا بر آنان حفظ کرده، اسرار شوهرانشان را نگهداری می‌کنند.

۳ - والتي تخافون نشوز هن فعضوهن واهجرو هن فى المضاجع و اضربوهن فإن أطعنكم فلا تبغوا عليهم سبيلاً إن الله كان علياً كبيراً : و از زنانی که از نافرمانی آنان بیم دارند پندشان دهید و در خوابگاهها از ایشان دوری کنی و اگر تأثیر نکرد آنان را بزنید پس اگر از شما اطاعت کردند دیگر بر آنها هیچ راهی برای سرزنش نجوئید که خدا والای بزرگ است

این آیه سه فراز مستقل دارد ولی به نحوی با هم مرتبط هستند و هر سه فرازش محل بحث است، معنی اینها چیست؟ آیا مسئله مدیریت خانواده مطرح است؟ آیا طبق گفته برخیها زنان ناقص العقلند؟ آیا یک نوع تبعیض اینجا در مورد زن مطرح است؟ و...

احتمالات در مورد آیه:

در باره این آیه سه نظریه وجود دارد:

۱ - نظریه مفسران سنتی و کسانیکه با ذهنیت فرهنگی جوامع پیشین به تفسیر این آیه پرداخته‌اند و مسئله مرد سالاری را تأیید کرده اند و براین اساس پذیرفته اند زنان به دلیل اینکه ناقص العقلند احساساتی هستند، تحت تأثیر قرار می‌گیرند و... بنابراین نباید به آنها نه در خانه و نه در جامعه مدیریت داد و نمی‌توانند مدیر بشوند، نمی‌توانند قاضی بشوند، و اگر هم تخلفی انجام دادند طید کنک بخورند. (نظریه برخی از مفسرین شیعه و سنتی)

۲ - نظریه برخی متجددین است که می‌گویند این آیه از آیاتی است که متأثر از شرایط فرهنگی و تاریخی عصر نزول بوده و از احکام ثابت قرآن کریم نمی‌باشد و چون در آن عصر فرهنگ مردسالار

بوده این آیات نازل شده و امروزه این احکام یا به تعبیری نسخ شده یا اصلاً بلا موضوع شده است.

۳ - نظریه گروهی که می گویند این آیه بد تفسیر شده است و تحت تأثیر ذهنیتها، برداشتها و فرهنگ حاکم بر جوامع و پیش ذهنیتها، معنای آیه به گونه‌ای جهتگیری شده است که این گونه تصور و برداشت بوجود آمده است که مراد از قوامیت عدم شایستگی زنان در اداره جامعه است و اینکه «بما فضل الله» به معنای برتری مردان بر زنان اعلام شده است و مطالبی از این دست که در ذیل آیه آمده است، اگر ما نگاه بالقوه به مسئله نکات این آیه بیندازیم چنین تصویری از آیه نمی‌شود.

#### فضاشناسی نزول آیه:

در باره هر آیه دو مسئله باید مد نظر باشد : ۱- شناخت جنبه‌های عام فضای نزول (شرط‌های تاریخی، فرهنگی، جغرافیایی و...) که این شرایط وضعیتی را بر جامعه تحمیل می‌کند که آن جامعه یک نوع برخورد و مشی خاص داشته باشد.

مثالاً اگر گفته شده پوشیدن نعلین زرد مستحب است یک نوع نگاه جغرافیایی است، چرا که در یک منطقه گرم و سوزان نمی‌شود پوتین سیاه پوشید، بلکه نعلین مناسب می‌باشد. یا مثلاً اگر گفته شد، خرید و فروش خون حرام است. شاید به این دلیل باشد که در آن موقع برخیها خون را می‌خورند و ... و گرنه اگر در مصارف درمانی، صنعت و رنگسازی و ... استفاده شود، اشکالی بوجود نمی‌آید.

یا مثلاً از بعد تاریخی، آنها زن را زنده به گور می‌کردند و وقتی خبر دختردار شدن به آنها می‌رسید از شدت خشم و ناراحتی رویشان سیاه می‌شد.

۲- اسباب نزول: این آیة معین در چه بستری نازل شده است؟  
حال به بقایی این دو مسئله در راستای آیة فوق می‌پردازیم:  
مطلوب اول: جنبه‌های عام:

صرفنظر از عرب جاهلی اصولاً زن به عنوان یک موجود طفیلی شناخته می شده که این مطلب آثار و پیامدهایی دارد، و با این دید فرصتی برای عرض اندام به زن داده نمی شود تا چه رسد به مدیریت در جامعه و... و از دلایل این انزوا: یکی فرهنگ رقابت طلبی حاکم در جامعه است، نفع طلبی که از طرف مرد مطرح است (البته عکسش هم همینطور، یعنی زنها هم اگر قدرتی داشته باشند همین بلا را سر مردها می‌آورند) و این از جنبه تاریخی و فرهنگی اینطور شده است چرا که به لحاظ استع داد و خلاقیت تجربه نشان داده که فرق چندانی بین زن و مرد نیست.

- منظور اینکه متأسفانه این آیه بد تفسیر شده است حتی علامه طباطبائی با نهایت عقلانیت در تفسیرش می‌فرماید: که الرجال قوامون علی النساء... یعنی در جامعه مردها باید مدیر باشند زنها نمی‌توانند. در صورتیکه همه این آیه در رابطه با بحث خانواده است که حتی اسرارتان را زن باید حتی به پدر و مادرش بگوید، که به مرور زمان و با سفارشات پیامبر(ص)، و ائمه (ع) جایگاه زن معرفی می‌گردد، در صدر اسلام صح ایمه‌های زیادی نقل حدیث می‌کنند. در آن فضائی که حتی مردها در راه ها امنیت آنچنانی نداشتند از پیامبر(ص) منقول است که دیری نخواهد پائید که زنها خواهند توانست تنها از مکه به مدینه بروند ... در جای دیگر می‌فرماید: من به داشتن دختر افتخار می‌کنم. و اما چند مسئله در این مورد:
- ۱ - آیا این آیه مربوط به حقوق خانواده است یا مربوط به مسائل کل جامعه، ال در الرجال و النساء استغراقی است؟ استغراق در چه چیزی فقط در خانواده یا در جامعه هم
  - ۲ - مراد از قوامیت چیست؟ سرپرستی، بزرگی، قیومیت، مدیریت خانواده.
  - ۳ - بما فضل الله بعضهم على بعض چیست؟
  - ۴ - آیا بما فضل الله، علت است؟ یا حکمت.
  - ۵ - آیا معنای قوامیت به معنای رجحان و برتری است یا به معنای مدیریت است؟
  - ۶ - در صورتیکه قوامیت به معنای مدیریت باشد، آیا می توان از حکم مدیریت خانواده به مدیریتهای دیگر جامعه سرایت داد؟
  - ۷ - بر فرض اینکه به معنای مدیریت باشد، آیا ربطی میان کارکردهای مردان در اموری مانند جنگآوری، قبول کار های سخت بیابانی مانند کار در معادن، کوهها، کارهای شاق و سخت در

کارخانجات و پذیرش مسئولیتهای اجتماعی است؟ یا حتی این کارها را هم همه مردان نمی‌توانند انجام دهند که به حساب جنسیت آنان گذاشته شود؟

۸ - آیا توانایی‌های علمی و برتری‌هایی که در حوزه اختراعات، اکتشافات، که امروزه در همه جوامع در میان مردان بیشتر دیده می‌شود به حساب جنسیت آنهاست یا به حساب تقسیم و توزیع عادلانه امکانات، فرصتها و فهم و شرایط تربیتی خانواده و جامعه وقتی دیدگاههای خود زنان نسبت به خودشان . اینها شناخت جنبه‌های عام بود اما بحث بعدی بحث اسباب نزول است.

فضاشناسی نزول آیه:

مردسالاری در جهان بویژه در گذشته یکی از واقعیتهای غیرانکار در فرهنگ جوامع است . این نکته در میان جوامع مختلف بوده است چنانکه در جوامع شهری و روستایی نیز متفاوت است. در فرهنگهای غرب و شرق نیز از جهت دیگر متفاوت می‌باشد. برای فهم آیه باید به بستر نزول آیه توجه کرد. در روایات متعددی آمده، پیامبر(ص) موقع ورود به مدینه افزون بر ممانعت و پیشگیری از قتل دختران، از تحکم و زورگویی و تحریر شخصیت زنان بر حذر داشته و حتی در آن عصر که ارت دادن به زن نیز مجاز نبوده از آن نیز منع فرموده و ر جامعه مدینه زدن زن باب شده بود از زدن زنان منع کرده تا جایی که مردان اعتراض کردند و گفتند که این منع شما باعث سوءاستفاده شده است و نظام خانواده را به هم زده است به عنوان نمونه روایتی از پیامبر(ص) رسیده است: «لا تضربن اماء الله، فجاء عمر إلى النبي فقال يا رسول الله قد ذئر (سرکشی) النساء على أزواجهن، فأمر بضربهن فضربن فطاف بآل محمد طائف نساء كثير فلما أصبح، قال لقد طاف الليله بآل محمد سبعون امرأه، كل امرأه تشتكى زوجها فلا تجدون اولئك خياركم»<sup>۱</sup>

این روایت نشان می‌دهد که در عصر نزول آیه کشاکش بسیار در جامعه مدی نه بوده و زدن زنان یک امر متداولی بوده که بسیاری برای کنترل خانه از روش زدن استفاده می‌کردند.

۱ - سنن ابن ماجه، ج ۱، صفحه ۶۳۸ و ۶۳۹، حدیث ۱۹۸۵.

در روایتی دیگر از آبی مریم از امام باقر (ع) از پیامبر (ص) رسیده است: «أَيُضْرِبُ أَحَدُكُمْ امْرَأً ثُمَّ يَضْلُّ مَعَانِقَهَا»<sup>۱</sup>: چگونه شما مردان همسرانتان را کنک می زنید و سپس او را در آغوش می گیرید.

ابن عاشور در تفسیر خود<sup>۲</sup>، در سبب نزول آیه می گوید که روایت شده عده ای از زنان از جمله ام سلمه آمدند پیش پیامبر (ص) و گفتند: «اتغزوا الرجال ولا تنجزوا النساء و إنما لنا نصف الميراث»: چرا مردان جنگ بروند و ما نزویم و برای ما نصف میراث باشد . در این هنگام بود که این آیه نازل شد : «وَلَا تَتَمَنُوا مَا فَضَلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ \* الرَّجُالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»

و برخی گفته اند این آیه به سبب سعد بن ریبع انصاری نازل شد که همسر او حبیبه بنت زید نافرمانی می کرد و او سیلی به صورتش نواخت، پدر او به پیامبر (ص) شکایت کرد، پیامبر (ص) فرمود قصاص کنید و در این هنگام این آیه نازل شد، آن هنگام حضرت فرمود : «أَرَدْتُ شَيْئًا وَارَادَ اللَّهُ غَيْرَهُ»، آنگاه ابن عاشور می گوید: حدیث صحیح و مرفوعی به نقل از پیامبر (ص)، نرسیده است تنها حسن بصری و قتاده و سدی نقل کرده‌اند.

در باره قوامون گفته شده به معنای، نظارت و پیگیری و مراقبت گرفته اند، برخی به معنای اعمال قدرت بعضی‌ها گفته‌اند: مجموع اینها یعنی مدیریت – بعضی دیگر به معنای نگهبانی و مواذبیت گفته‌اند و بعضی هم به معنای مجری و اجرای‌کننده قانون.

اما آنچه که معتبر می نماید این است که قرآن نمی خواهد فضای مردسالاری ارائه دهد که یکی حاکم و بقیه محکوم و فرمانبردار باید باشند، بلکه قرآن می خواهد بگوید: عموم مردان به لحاظ برخی صفاتشان بهتر می‌توانند در امور خانه و... تصمیم بگیرند، یعنی نمی‌شود حرف آخر را دو نفر بزنند بلکه باید یک نفر باشد.

---

۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۱۹/۱۴.

۲ - التحریر والتنویر، ج ۵/۴۰.

نکات فراز نخست آیه:

نکته اول:

واژه قوامون با حرف علی به نوعی نظارت، پیگیری، مراقبت و اعمال قدرت یا مدیریت، نگهداری و مواظبت همراه است. لذا نوعی مجری قانون و مقررات شدن است نه مدیریت علی الاطلاق و استبداد مآبانه.

۲- مبنای فضیلت یا برتری در آیه ساخت است که از چه جهت است، اینکه برخی از مفسران بر اساس حدس و گمان و ذهنیت خود، سبب قوامیت مردان را به دلیل زیادت تعقل و ادراک یا ناتوانی زنان را در میدانهای دانش و زندگی یا ناتوانیهای فیزیکی و جسمی و یا ضعف عاطفی مردان ذکر کرده اند و یا برتری تفکر، دلیلی مشخص در قرآن نیامده و تنها آنچه می‌توان به عیان و تجربه نشان داد همان عوامل جسمی مانند عادات ماهانه، حمل، شیر دادن و حداقل شدت احساسان زن دانست که تازه عاطفه را با تغییر شکل تربیت، قابل دگرگونی و تا حد زیادی می‌تواند قابل کنترل باشد. و قوت تعقل مردان هم در حوزه دانش و فنون نیز قابل اثبات نیست و در این آیه حداقل به قدر یقین باید استناد کرد که همان ضعف جسمانی و لطافت و بعد عاطفی و احساسات که قدری از آن لازمه ساختار بدنی و مسئولیت خاص مادی است و جنبه ذاتی ندارد.<sup>۱</sup>

۳- هرگروه و جامعه و جمعیت و نهاد و کانونی باید مدیری داشته باشد که کارها را نظم دهد و هماهنگ کند و در صورت بروز اختلاف نظر او قاطع باشد، خانواده از همین نهادهای اجتماعی است که اصل آن با صفا و صمیمیت و توافق کارها را اداره می‌کند. اما اگر در جایی اختلاف نظر و سلیقه پدید آمد طبق این آیه، نظر مرد به عنوان مسئول خانواده مقدم خواهد بود حال اگر خانواده، هماهنگ کننده‌ای نداشته باشد، یا زن و مرد در اداره امور آن برابر باشند، ناچار باید برای حل اختلاف خود در هر موقع به دیگری و یا دادگاه رجوع کنند و این برخلاف اصل تحفظ و راز داری است. و همین امر ممکن است صلح و صفائ خانواده را به هم بزند لذا قرآن فصل خصومت کرده و برای تثبیت خانواده و رعایت مصلحت جامعه،

---

۱- تفسیر من وحی القرآن، ج ۱۶۰/۳ الى ۱۶۲

مسئولیت را به مرد داده است و این مسئولیت، امتیاز و حق فردی برای شوهر محسوب نمی‌شود، مدیریت یک وظيفة اجتماعی است که فرد نمی‌تواند از آن سوءاستفاده کند و اگر کرد تربیت ایمانی از درون و قانون از بیرون جلوگیری می‌کند.

- ۴- این دستور اسلام امر امضایی است و تأسیسی نیست و تابع ملکات و مصالح خود می‌باشد و لذا تعبدی هم نیست و متکی بر آراء و روشهای رایج جامعه و عرف و سنت آنان برگزیده شده است چون لحن جمله آیه خبر از واقعیات اجتماعی می‌دهد و طبیعت امور امضایی اقتضای احکام ثابت را ندارد و می‌تواند با تغییر شرایط دگرگون شود.
- ۵- مفهوم واگذاری مدیریت به مردان و برتری نسبی و اغلبی به این معنا نیست که زنان از شرایط انجام مدیریت برخوردار نیستند، چون در قرآن با تعبیر بعضهم «علی بعض» آمده است، در میان زنان گاه، زنانی با فضیلت تر از مردان و تواناتر هم یافت می‌شود، لذا با واژه بعض آمده است.<sup>۱</sup>

بویژه آنکه در آیه دیگر می‌گوید و لهنَّ مثل الذى عليهن بالمعروف «(بقره / ۲۲۸) و برای زنان مانند آن چیزی است که بر عليه آنهاست به احسان و نیکی «الرجال عليهن درجه» و برای مردان بر آن زنان یک درجه‌ای است. مفسرین در این باره می‌گویند: آیا به معنای امتیاز است یا به معنای خویشنداری است . (مثل اینکه به یکی بگویی شما دیگه چرا شما که می‌توانی ساكت باشی) یعنی چون مردان قدرت خویشنداری دارند بایستی صبورتر باشند. اکنون پیش از طرح اشکالات و تبیین مسئله و دفاع از قرآن بینیم مفرادات آیه چه می‌گوید و فضاشناسی نزول آیه چیست و جمعبندی از نکات نسبت به این فراز از آیه چیست؟

#### جمع‌بندی:

- ۱- بنابراین قوامون از واژة القوام که در لغت به کسی گفته می‌شود که: «الذى يقوم على شأن شيء ويليه و يصلحه»<sup>۲</sup> و به معنای تدبیر و مدیریت است و همه اینها مشتق از قیام مجازی گرفته شده که در اصل به معنای به پا خواستن و ایستادن آمده و به صورت مجاز مرسل یا استعاره تمثیلی

۱- مغنیه، تفسیر الكافش، ج ۳۱۶ الى ۳۱۵/۲.

۲- ابن عاشور، ج ۵/۳۸.

می گویند به پا خواست . ( وقتی می گویند ایستادگی کرد یعنی مقاومت کرد ) چون شان کسی که ایستادگی کرد تلاش و کوشش می کند و سعی می کند تا کار به خوبی انجام شود لذا به آن قیام گفته می شود چون لازمه قیام اهتمام است.

۲- قوامیت رجال یعنی نوع رجال نه مراد رجل المرأة ( یعنی همسر آن زن ) بلکه جنس مردان منظور است. مانند «لرجال نصیب مما اکتسبوا والنساء نصیب مما الکتسنی » ( النساء / ۳۲ ) : یعنی نوع رجال، جنس نساء.

۳- این آیه در پاسخ به خواسته ای از زنان نازل شده که می گفته اند: «لقینا استوینا مع الرجال فی المیراث و شرکنا هم فی الغزوہ »<sup>۱</sup> که قرآن پاسخ می دهد: بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا و لذا نمی خواهد بگوید همه مردان برتری بر همه زنان داده شده گویی می خواهد حکم اغلبیت را بیان کند . این برتری هم جنبه عقلی و علمی و مرتبه کمالات ندارد، بلکه به لحاظ ساختار بدنی است.

۴- واژه «بما انفقوا» به صیغه ماضی آمده تا اشاره کند به اینکه این مسئله شیوه انسانی از گذشته ها بوده که مردها اداره زندگی و نفقة خانه و همسر را به عهده می گرفتند و لذا تعبیر «بما أرققو من اموالهم» آمده است از این نکته این مسئله استفاده می شود که قوامیت و ارافق ناظر به اغلبیت جامعه است . چون این آیه حجت خطابی است یعنی ناظر به ذهنیت غالب پسر است.

۵- قید فضل الله ناظر به حقیقت تکوینی است که خدا در توازن خانواده، چنین قرار داده که مدیریت، بر فردی و اگذار شود چون دو نفر نمی شود. باید یکی در نهایت تصمیم قطعی را بگیرد و لذا برتری نسبی و اغلبی در تحفظ بر خانواده، تأمین معیشت را به مرد داده در حالی که عاطفه که خود نوعی نگه دارنده خانواده است را به زن داده که جنبه دیگری از مسئولیت و تحفظ را بعهده بگیرد.

«فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله» پس نیکان در خانه و تحمل پذیران خویشتن دار و حافظ ان اسرار خانواده در آنچه که خدا حفظ کرده (خدا حافظ سر انسانهاست) لذا برای حفظ کیان خانواده باید اسرار خانواده حفظ شود. زن نباید کاری بکند که شوهرش را پیش دیگران کوچک بکند.

و از اینجا می توان فهمید که قرآن کریم به مسئله خانواده چقدر توجه کرده (مثلاً در طبیة نماز نگفته ۳ یا ۴ رکعت بخوانید و در باره خانواده تا کجا اشاره می فرماید!!!) ناگفته نماند زنهایی که برخلاف فرمایشات این آیه را می کنند قبل از آنیکه شوه را هشان را تحریر بکنند، خودشان را تحریر کرده‌اند.

واللتي تخافون نشوزهن فعطو هن واهجر و هن فى المضاجع واضربو هن فإن أطعنكم فلا  
تبغوا عليهن سبيلاً إن الله كان علياً كبيراً و آن کسانیکه می ترسند نشوز زنان را پس آن زنان را موعظه کنند، اگر نشد از رختخوابی با آنها دوری گزینند و اگر نشد آنها را بزنند اما اگر آنها اطاعت کردند پس از شماها راهی برآنها جستجو نکنند. همانا خداوند متعال والای بزرگ است.

در این باره ۸ نقطه نظر وجود دارد:

۱ - واللتي تخافون، عطف به جمله های پیشین و ترس از نشوز ناظر به مسئولیت زن در سلامت، خویشنداری و رازداری خانواده است (با توجه به اینکه واو عطف است نمی شود گفت فقط منظور آن حق ویژه مخصوص شوهر است بلکه هر سه را شامل می شود)

۲ - نشوز به معنای پراکنده شدن، نشر : پراکنده شدن به قرینه سوره (مجادله/۱۱... و اذا قيل انشروا فانشروا) یعنی منظور پراکنده شدن و پراکنده کردن انسجام خانواده ) هیچ وقت آن حق ویژه باعث پراکنگی نمی شود بلکه فراتر از این حرفا سنت چنانکه در جای دیگر می فرماید: وانظروا إلى العظام كيف نشرها (بقره/۲۵۹) و در آیه دیگر اعراضًا عطف تفسیری بر نشوز آمده است: «وامرأه خافت من بعلها نشوزاً أو إعراضًا»(النساء / ۱۲۸) عکس مطالب بالا است یعنی حکم ترس زن مطرح است. به دلیل بی محلی و بی توجهی مرد به زندگیش و اینجا اعراض این مسئله را روشن می کند در صورتیکه در آیه مورد بحث بالا بحث اعراض را

مطرح نمی‌کند. بلکه بحث فروپاشی نظام خانواده است . بنابراین نشوزهن هر چند ناظر به همسرداری و مسئولیتی است که از او خواسته می شود اما تنها موضوع همخوابگی نیست، سرپیچی کردن و به هم ریختن خانواده می‌باشد. (به دلیل سه آیه‌ای که مطرح شد)

۳ - درست است که در اینجا داور اختلاف مرد معین شده (مرد مورد خاطب است) اما اولاً در آیه ای دیگر، مسئله زنان را هم مطرح می کند، ثانیاً عموماً مرد ها نمی خواهند که زندگی خود را به هم بریزند و چون کمتر احساساتی می شوند در اینجا خطاب به مردان شده است و در اصل

مورد قضاوت قرار می‌گیرند و لذا می‌گوید اگر اطاعت کردند دیگر بر آنها هیچ راهی مجوئید

۴ - در این آیه نگفته است «وللتی نشوزهن» بلکه «واللّتی تخلفون نشوزهن» گفته، زیرا ترس از به هم ریختگی خانواده کافی است که مرد پیشگیری و اقدام کند و مراحل آن را طی کند

۵ - این آیه ناظر بر رفتارهایی است که در جامعه اتفاق می افتد که مردان گاه بدون دلیل و رأساً زنها را می‌زنند و یا با هر سرپیچی و نافرمانی زنان را می زندن، این آیه برای زدن، قیود و مراتبی تعیین می‌کند، گویا این مراتب را ایجاد مانع درست کرده باشد نه برای تجویز زدن

۶ - از این آیه استفاده می شود که در آن عصر به جز زدن زنها راههای دیگری هم بوده، مانند ظهار و طلاق که اسلام برای این اعمال موانعی درست کرد و قرآن این سه راه را با ترتیب ذکر می‌کند و در نهایت می‌گوید فإنْ أطعنكم فلا تبغوا عليهم سبيلاً.

۷ - فرض مسئله یعنی (عدم درستکاری، عدم فرمانبرداری، عدم خویشتن داری و رازداری ) در جائی گرفته شده که مدیر این خانه این مشکلات را دیده والا اگر مسائل دیگری مطرح باشد از موضوع آیه بیرون است (مثلًاً چرا اتو نزدی یا چرا غذا را سوزاندی) از موضوع بحث خارج است.

۸ - بحث هجر و دوری کردن از رختخواب ناظر به شرایط نشوز است و نه قهر کردن هر کاری بنابراین نشوز و اطاعت زن با حرف فاء بر قوامیت متفرع شده و زنان به دو گروه (فالصالحت، قانلخت، حافظات)، (واللاتی تخلفون نشوزهن) تقسیم شده و نشوز به تخلف از حقوق زناشویی برمی‌گردد و در نتیجه اطلاق بیش از این بر این آیه مبارکه منعقد نمی‌شود.

اشکالات:

اشکال اول: در این آیه این واقعیت مسلم در نظر گرفته نشده که در بسیاری از موارد نافرمانی زنان نه از روی هوا و هوس بلکه از روی حکمت و آگاهی و به انگیزه حفظ منافع مادی و معنوی خانواده است.

اشکال دوم: بسیاری از دستوراتی که مرد به همسرش می‌دهد، ممکن است از روی نادانی، خودخواهی و یا هوا نفس باشد و عقل و شرح و اخلاق ببروی آن صحه نگذارد، در چنین مواردی چرا زن باید از شوهرش اطاعت کند؟

اشکال سوم: در این آیه گویی فراموش شده که زن هم برای خود شخصیت و فهم و شعور و استقلال فکری دارد و وظیفه اش بردگی و بندگی برای مرد نیست، لذا نباید حق را همواره به مرد داد، بسیاری از بدرفتاریهای زن از مواردی است که در اثر اذیت و آزارهای مرد یا عدم برآورده شدن حقوق مسلم و حاجات اولیه‌اش توسط شوهر می‌باشد.

اشکال چهارم: لحن آیه به گونه‌ای است که در دعواها و مشاجرات خانوادگی همواره حق با مرد است برای همین به مرد توصیه می‌کند که در موارد نافرمانی یا بدرفتاری زن، ابتدا او را نصیحت کند اگر مؤثر واقع نشد به تنبیه جنسی متول شود و در مرحله آخر او را کتک بزنند.

اشکال پنجم: قرآن به جای این روشها باید به مرد توصیه می‌کرد که سعی کند تا با همدلی و هم سخنی با همسر خود ریشه‌ها و عوامل نافرمانی و بدرفتاری او را بیابد و از راههای درست و منطقی مشکل را حل نماید و استبداد رأی و خود حق بینی مطلق را کنار بگذارد و قبول کند که ممکن است در مواردی اشکال از ناحیه خودش باشد

اشکال ششم: گوئی زن از لحاظ جنسی چنان محتاج مرد است که اگر مرد چند روز یا چند هفته از همخوابگی با او اجتناب بکند به بیچارگی و التماس می‌افتد برای همین به مرد می‌گوید که اگر نصیحت مؤثر نشد از این طریق زن را ادب کند.

اشکال هفتم: چرا قرآن در صورتیکه زن از بدرفتاری شوهرش بیم داشته باشد توصیه می‌کند، می‌توانند صلح و آشتی کنند و این دوگانگی برای چیست و چرا قرآن همین توصیه را به مردانی که از نافرمانی و بدرفتاری همسر خود بیم دارند نمی‌کند؟

## اما جواب اشکلالات:

- ۱ - با توجه به تعبیرهایی که در صدر آیه آمده و به دلیل مناسبت حکم و موضوع مشخص است که نافرمانی مربوط به درستکاری و رازداری زن و رعایت حقوق شوهر است.
- ۲ - برخلاف نظریه گروه دوم قضیه خارجیه نیست بلکه قضیه حقیقیه است. یعنی این آیه نمی خواهد به هر نزاع و اختلاف زن و شوهری وارد شود و قضاوت کند که حق با مرد است، بلکه موضوع را در صورتی تعیین می کند که ترس از پراکنده شدن و از هم پاشیدن باشد و زنان نافرمانی می کنند و زمینه نزاع و اختلاف را فراهم می کنند. (این آیه مطلق نیست) بنابراین اگر در جایی مردی به دلایل خاص اخلاقی و تربیتی رفتاری ناشایست دارد از موضوع بحث آیه بیرون است.
- ۳ - در این آیه دلالت ندارد که حق همیشه از آن مردان است و فراموش نشده که زن هم برای خود شخصیت و فهم و شعور دارد، به همین دلیل از زنان تجلیل و ستایش شده . «فالصالحات قائلت.....»
- ۴ - لحن آیه اتفاقاً به قرینه آیه بعد نشان می دهد که همیشه نمی تواند حق از آن مرد باشد، لذا فرموده است: «و ان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكماً من أهله و حكماً من أهلها » (نساء/٣٥) و نکته مسئله تفاوت میان تعبیر نشوز و شقاق است، نشوز به معنای پراکنده و نافرمانی است اما شقاق به معنای جدائی و در مرتبه‌ای بالاتر است.
- ۵ - قرآن در آیات دیگری به مرد توصیه کرده تا با همدلی و همسخ ری با همسر خود ریشه‌ها و عوامل نافرمانی و بدرفتاری را در خانواده بخشکاند . مثلاً در آیه ۲۴ و ۲۵ / نساء «فاتوهن اجورهن فريضه» يا (نساء/١٩) «وعاشروهن بالمعروف» يا (نساء/٤) «و آتو النساء صدقها تهن نحله يا (نساء/٥) «و قولوا لهم قولًا معروفاً» و آیات دیگری از این قبیل تا زمینه سوء استفاده را بگیرد.
- ۶ - مسئله استبداد رأی و خودحقیقی هم برای مردان صادق است و هم برای زنان، یعنی هم ممکن است زنی خود را حق به جانب ببیند و هم مرد، اما در محيطی که مرد حاکمیت دارد ممکن است به نفع خود این کار را انجام دهد.

۷ - بحث نیاز به مسائل جنسی نیست، کلام قرآن ناظربه مسائل عاطفی است، اتفاقاً در این موقع روش قرآن آموزنده است که مرد به جای سروصدای شکایت، به هم ریختن وسایل و زدن از راه عاطفه اقدام کند و بحث بیچارگی و التماس زن هم مطرح نیست . به همین دلیل قرآن اول مسئله گفتگو و موعظه را مطرح میکند و پس از آن اگر این راه مؤثر واقع نشد راه عاطفی را مطرح میکند.

۸ - اما در پاسخ به دوگانگی روش قرآن باید گفت که این به دلیل واقعیات موجود جامعه است، این قرآن نیست که با وضع قانون میخواهد مشکلات را حل کند، قانون اگر اجرایی و مطابق با عینیات جامعه نباشد، ارزش و ثمره ای ندارد، همین اندازه که مرد وادر شود به محاکم برده شود و برای زن بمانند این حق پیش بینی شده که او هم اگر نگران نشوز مرد است برخورد نماید، نشان میدهد که اسلام به مسئله خانواده اهمیت میدهد.

۹ - مسئله زدن زن در قرآن فقط اصل زدن مطرح شده، ولی در سنت گفته: نباید جراحت یا آسیبی به زن برسد و در برخی روایات رسیده که پیامبر(ص) فرموده‌اند: با چوب مسوک، زنها را بزنید.

## ادامه بحث مشکل القرآن از ناحیة جمله‌ها

- آیاتی که جنبه دشواری و مشکل آن از ناحیه مباحث فقهی است و آیه مورد بحث در این باره که روی آن اختلاف زیادی بین مذاهب مختلف شده آیه مربوط به وضوء یعنی آیه ۶ سوره مبارکة مائده می‌باشد: «... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قَمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسِحُو بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ...» (المائدہ/۶)
- که در مورد این آیه بین مذاهب مختلف فقهی موضع‌گیریهای متفاوتی شده است، اما چند مسئله مورد اتفاق نیز بین مذاهب مختلف فقهی در این باره وجود دارد که عبارتند از:
- ۱ - همه مسلمانها گفته‌اند که نماز بدون وضو نمی‌شود. مثلاً از شیعه‌ها رسیده: «لا صلاه إلا بظهور» یا از منابع اهل سنت رسیده است: «لا صلاه لمن لا وضؤ له» یا «لا تقربوا الصلوه بغير ظهور»<sup>۱</sup>
  - ۲ - اگر کسی وضو داشت، وضوی مجدد لازم نیست.
  - ۳ - وضو نیت لازم دارد.
  - ۴ - شستن با آب بایستی با آب ریختن باشد نه با دستمال تر کشیدن

دلالات وضو: در این باره چهار جنبه مختلف داریم:

- ۱ - غسل وجه یا شستن صورت
- ۲ - غسل ید یا شستن دستها
- ۳ - مسح سر
- ۴ - مسح پا

که هر کدام به یک معنا محل اختلاف است و در فهمش کاملاً نزاع شده است.

- چند مسئله در مورد این آیه: مسئله اول:
- ۱ - ما از این آیه یک ترتیب می‌فهمیم یعنی باید در این حرکات نظمی حاکم باشد. آیه به ترتیب ذکر کرده است.

---

۱ - الناج الجامع، ج ۹۶/۱

۲ - توالی در وضو را نیز از این آیه می فهمیم، چرا که ذکر نمودن حروف «فاء» و واو عطف ترتیب را نشان می دهد ضمن اینکه آنچه که بین اکثر مفسرین مطرح است آن است که بین مسح و غسل فرق است و مسح بایستی از رطوبت دست باشد لذ انمی شود شست و فاصله انداخت برای مسح، چرا که خشک می شود و لذا این مجموعه یک عمل است و نمی تواند با فاصله باشد.

مسئله دوم: غسل وجه: صورت چیست و محدوده آن کدام است، از آنجا که قرآن با مردم سخن گفته، مردم از صورت تمام وجه را که به عنوان چهره هر کسی ظاهر است می شناسد ولی در روایت آمده است: «ما يدور عليه الابهام والوسطى عرفاً و طوله من قصاص شعر الرأس إلى الذقن»  
البته شافعیه شستن زیر چانه را نیز لازم می داند.<sup>۱</sup>

مسئله سوم: غسل ید: در این باره چند سؤال مطرح است. اولاً صورت اول شسته می شود یا دست؟ که کسانی مانند ح نفیه (در اهل سنت) گفته است باید دست مقدم به صورت شسته شود.<sup>۲</sup> ولی بقیه مثل شیعه گفته اند که شستن اولیه کفین لازم نیست و وضو از صورت شروع می شود.

ثانیاً آیا شستن دست باید بلافاصله پس از شستن صورت باشد، یا موالات شرط نیست؟ لحن آیه دلالت بر موالات می کند، اما این نکته با صراحة بیان نشده است، اما چون مجموع عمل وضو یک عمل است، فاصله انداختن میان عمل برخلاف ارتكاز انجام عمل عبادی و مقدمی است بگونه ای که عرف مجموع آنها را یکی می داند. و انگهی عرف می فهمد که اگر فاصله چنان بود که رطوبت خشک می شود، دیگر صدق وضو نمی کند، مگر اینکه خشک شدن بواسطه شدت گرما، یا بیماری فرد و یا وضعیت انجام وضو گذار باشد که با سرعت نمی تواند انجام دهد.<sup>۳</sup>

ثالثاً محدوده غسل ید تا کجا می باشد؟ در باره «... و أيديكم إلى المراافق ...» دو تا بحث مطرح است: الف- محدوده شستن. ب- کیفیت شستن.

۱- الفقه على مذاهب الاربعه، جزیری، ج ۵۴/۱ الى ۶۲

۲- مبسوط سرخی، ج ۱/۵۵؛ بدایه المجتهد، ج ۱/۲۵؛ تفسیر فخر رازی ذیل آیه، ج ۱۱/۱۵۳.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱/۳۸۸، باب ۱۵، ج ۲.

اما آنچه که آیة شریفه به صراحت به آن اشاره می‌فرماید آیه در مقام مشخص نمودن محدوده شستن دست می‌باشد که تا کجا است یعنی این «إلى» حدی است یعنی شستن از آرنج تا نوک انگشتان، لذا بیان قرآن ناظر به حد شستن است نه کیفیت آن که مثلاً از بالا به پائین یا از پائین به بالا شسته شود!

از طرف دیگر آرنج (مرفق) غایت شستن است و خود آرنج داخل در شستن نیست هر چند کسانی مانند بیضاوی شستن آرنج را به عنوان احتیاط لازم دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

اما مسئله کیفیت شستن دستها: آیا از بالا به پائین است یا از پائین به بالا؟ در این زمینه اهل تسنن معتقدند که باید از پائین به بالا شست، چون قرآن می‌گوید: «واغسلو وجوهکم وأيديكم إلى المرافق...» در صورتیکه شیعه می‌گوید بایستی از بالا به پائین شسته شود، دلیل این اختلاف روایاتی است که از زمان پیامبر (ص) نقل کرده‌اند و محل اختلاف است. شیعه‌ها به دلایل زیر معتقدند که غسل ید از بالا به پائین است:

- ۱ - روایات زیادی از اهل بیت(ع) نقل شده که پیامبر(ص) دستهایش را از بالا به پائین می‌شست.
- ۲ - روش عقلائی آن است که آب از بالا به پائین ریخته شود.

اما قدر متین آن است که آیه هیچ دلالتی بر مسئله ندارد، هر چند روایاتی از طریق شیعه در تفسیر آیه آمده است.<sup>۲</sup>

رابعاً غسل تا چند مرتبه صحیح است؟ همه مذاهب اسلامی اعم از شیعه و سنی شستن صورت و دستها را در مرتبه اول واجب و کافی می‌دانند و در مرتبه دوم مستحب، ولی شیعه مرتبه سوم و بیشتر از آن را باطل می‌داند ولی اهل سنت آن را افضل می‌شمارد، در این باره نیز در قرآن چیزی نیامده، اما روایاتی از اهل بیت(ع) در باره این مطلب رسیده است.<sup>۳</sup>

خامساً، در شستن دست و صورت مسمای شستن کافی است و راه افتادن آب لازم نیست.

چنانچه اگر کسی گوید امروز باران زمین را شست، دلیل لفظی نیست، فرینه کلام است<sup>۴</sup> و

۱ - انوار التنزيل، ج ۲/۶۴.

۲ - ر.ک وسائل الشیعه، ج ۱/باب ۱۵/حدیث ۱۱/صفحة ۳۸۸.

۳ - وسائل الشیعه، ج ۱، باب ۳۱، ح ۲.

۴ - روح المعانی، ج ۴/۱۰۳.

دست کشیدن برای وصول آب است نه اینکه شرط باشد، سیلان هم همینطور است لازم نیست اما برای وصول آب لازم است.

مسئله چهارم: مسح سر: در این باره نیز نکاتی وجود دارد : اولاً در اینکه باید سر را مسح کرد در میان طوایف اسلامی تردیدی نیست. اما اینکه همه سر را باید مسح نمود یا بعضی از سر را؟ و یا از سمت جلو باید مسح نمود یا از هر قسمت دیگر؟ آنچه که از آیه استفاده می‌شود آن است که باید سر را مسح نمود آنهم از رطوبت دست که وضع گرفته شده است .

این مطلب به تناسب حکم و موضوع استفاده می‌شود، چون در ادامه کلام است. اما از روایات رسیده از اهل بیت(ع) چند مطلب استفاده می‌گردد: ۱- باید جلوی سرمسح شود.<sup>۱</sup> (هر چند

روایاتی بر جواز مسح سر از جاهای دیگر رسیده است)

۲- از رطوبت آب وضع باشد نه آب جدید.

۳- در مردان و زنان باید مسح برای مو از همان جایی باشد که از سر روئیده و نه از جایی دیگر که شانه شده است.

۴- به اندازه سه انگشت از پهنا باشد و بیشتر یا کمتر از آن نباشد، این مسئله از آیه فهمیده نمی‌شود و در میان علما اختلافی است هر چند این اختلاف از ناحیه روایات است.

در روایتی از امام باقر (ع) وارد شده است که سؤال شد چرا لازم نیست مسح سر همه اش باشد فرمود: لمکان الباء (بروؤسکم)<sup>۲</sup> و نکته تفسیری امام باقر(ع) از تقابل در جمله فاغسلوا - وامسحوا برؤوسکم است.

۵- در فلسفه مسح آمده است که : «انما وضعت الفرائض على قدر اقل الناس طاقه من اهل الصحه، ثم عمّ فيها القوى والضعف»<sup>۳</sup> در توضیح این حکم آمده است مردم طاقت شستن سروپا را همیشه ندارند و در سرما، سفر و مرض و شب مشکل است، لذا این حکم آمده است.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، باب ۲۲، صفحه ۴۱۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، باب ۲۳، ح ۱، ص ۴۱۳.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱/۳۹۴.

مسئله پنجم: مس پاها: مسئله مسح پا از مهمترین مسائل اختلافی میان شیعه و سنی است . در این زمینه مشهور علمای اهل سنت کلمه «أرجلکم» را عطف به «واگسلوا» دانسته‌اند و گفته‌اند: اگر هم «أرجلکم» باشد یعنی جر باشد هر چند عطف به وجوده است، اما مجرور بودنش به دلیل مجاورت با رؤوس است. (البته آلوسی می‌گوید این درست نیست<sup>۱</sup>) اما اینکه بر نصب باشد و عطف بر محل رؤوسکم قبل از جر باشد خلاف ظاهر است و ظاهر عطف بر مغسولات است. و این روش در عرب رایج است که به جمله قبلی می‌آورند. و آنچه به این عباس و انس نسبت داده شده کذب است.<sup>۲</sup> و در نهایت می‌گویند اگر این امر را قبول ندارید می‌گوییم مراد از مسح در آیه به معنای غسل است همانطور که ابوزید انصاری گفته است.<sup>۳</sup> در مقابل اینها، شیعه امامیه می‌گوید: و أرجلکم با قرائت جر صريح است بر اینکه عطف بر رؤوسکم است، چون می‌گوید: «وامسحوا برؤوسکم و أرجلکم » و عطف رجل بر غسل برخلاف است که لفظی به جمله خودش متأخر عطف نشود و به متقدم که غسل باشد، عطف شود و در این اعتراض نیست و مراد حاصل است.

اما اگر قرائت نصب باشد: «أرجلکم» که قرائت مشهور است، عطف بر محل رؤوسکم است (که در قرآن استعمالات بسیاری به این صورت موجود می‌باشد) این نظر به این عباس، انس بن مالک، عکرمه، شعبی، نسبت داده شده است.<sup>۴</sup> (حسن بصری و طبری قائل به تخيير شده‌اند)

بنابراین شیعه می‌گوید: عطف همواره به کلام متأخر می‌آید نه متقدم، مگر جمله معتبرضه باشد، اما عمدۀ می‌گویند معتبرضه نیست، در مقام ترتیب است و تأکید بر اینکه این سنت پیغمبر(ص) است.

چند مطلب در این باره:

۱- روح المعانی، ج ۱۰۹/۴.

۲- همان ۱۱۴/.

۳- همان ۱۱۰/.

۴- روح المعانی، ج ۱۰۹/۴.

- ۱ - مسح بر حصین جایز نیست و خلاف سنت پیامبر (ص) است و این حکم حضرت که گفته شده در برخی جنگها بوده، حالت اضطراری بوده است.
- ۲ - اندازه مسح پاها مسمای مسح است، به اندازه کف دست از سر انگشتان تا ساق پا به دلیل روایاتی که در اینجا از اهل بیت<sup>۱</sup> رسیده است.
- ۳ - ترتیب میان پای راست و چپ نیست و دلیل بر آن نیست و از دلالت عرف هم چیزی استفاده نمی‌شود.
- ۴ - در مسح شرطی برای مقدار تعیین نشده، همین که تحقق مسح کند و رطوبتی اصابت کند کافی است.

#### منابع بحث:

در این باره در شیعه کتابهای اختصاصی نوشته شده و در اهل سنت مبسوط ترین نوشته از آن آلوسی (م ۱۲۷۰ت) در تفسیرش می‌باشد. به هر حال منابع زیر از مهم‌ترین منابع در باب وضو است:

- ۱ - زبدہ البيان، ج ۱، ص ۳۹.
- ۲ - وسائل الشیعه عاملی، ج ۱.
- ۳ - وضوء الرسول نوشته عبدالرضا شهرستانی.
- ۴ - «الوضوء والسجود في الكتاب والسنة» نوشته غلامرضا عرفانیان.
- ۵ - وضو در پرتو قرآن و سنت نوشته غلامرضا عرفانیان.
- ۶ - روح المعانی آلوسی، ج ۴، ص ۱۰۲ إلى ۱۱۹.
- ۷ - جواهر الكلام، نجفی، ج ۲، ص ۱۰۳ - ۲۸۶.

#### منابع در باب آیات متشابه و غرر و مشکل در شیعه:

- ۱ - امالی سید مرتضی (م ۳۶۰)
- ۲ - متشابه القرآن و مختلفه، محمد بن علی بن شهر آشوب (۴۸۹-۵۸۸)
- ۳ - حقایق التأویل فی تشابه التنزیل، سید رضی (م ۴۰۶)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱/۴۱۳، باب ۲۲۳ از ابواب وضو.

- ٤ - بحارالأنوار علامه مجلسی (م ١١١) مجلدات ٩، ١٠، ٩٨ (٩٨)
- ٥ - متشابه القرآن سید مرتضی (تفسیر نعمانی) که در جلد ٩٠ بحارالأنوار آمده و بصورت مستقل هم چاپ شده است.
- ٦ - حل مشاکل القرآن، شیخ حسن استرآبادی (م ١٢٦٣)
- ٧ - متشابهات، پویا دارو.
- ٨ - فتح المنان فی دفاع عن القرآن، سید محمد صدر.
- ٩ - شباهات واردہ، محمد هادی معرفت.
- ١٠ - دعوى التناقض بين نصوص القرآن، عبدالجبار شرارہ.

منابع در باره آیات متشابه و غرر و مشکل در اهل سنت

- ١ - تأویل مشکل القرآن، ابن قتیبه دینوری (م ٢٧٦)
- ٢ - تنزیه القرآن، عن المطاعن قاضی عبدالجبار همدانی (م ٤١٥)
- ٣ - متشابه القرآن، قاضی عبدالجبار همدانی (م ٤١٥)
- ٤ - دره التنزیل و غره التأویل منسوب به خطیب اسکافی.
- ٥ - ردمعنی الآیات المتشابهات الى معانی الآیات المحکمات، ابن لیان (م ٧٤٩)
- ٦ - ملاک التأویل القاطع لزوم الالحاد و التعطیل فی توجیه المتشابه من التأویل، ابن زبیر الغرناطی (م ٧٠٨)
- ٧ - الاکلیل فی المتشابه والتاؤل، ابن تیمیه تقی الدین (م ٧٢٨)
- ٨ - اسرار التنزیل و انوار التأویل، رازی.
- ٩ - متشابه القرآن، عدنان زر زور
- ١٠ - دفاع عن القرآن ضد منتقدیه، عبدالرحمن بدوى.
- ١١ - شباهات حول القرآن، غازی عنایه.

فهرست برخی آثار در این حوزه، در کتاب البرهان فی علوم القرآن زرکشی، ج ٢، ص ١٩٧ الى ١٩٩ آمده است.

\* \* \* \* \*

والسلام على من اتبع المهدى

زمستان ۱۳۸۵